

وَمِنْ مَّا جَعَلُوا قُرْآنًا فَسَادًا يَكْفُرُونَ

مجموعہ مسائل علمی شریعتیہ و حقیقت اکا و خلاصہ تفاسیر اہل بدلیغیر علیہ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ

در مقام عیش و سرور و لذت که از نواز محله جبر حال را بایزین ان کا بعد از آنکه در این مقام

حاج آقا خورشید محمد در مطبع مطهری شیراز
از حسن سمعی جمیلین مطهری شیراز

[illegible]

[illegible][illegible]

عيسى عليه السلام او الكعبة وسجد ذلك كل هذا حرام ولا يحل هذه الذبيحة سواء
عيسى عليه السلام باى كعبه وبنسب آن پس چه اينها را منذر مال مى شود اين ذبيحه با هرست
كان اللّٰه مسلماً او نصرانياً او يهودياً كما نص عليه الشافعي رحمه الله تعالى واثق عليه ائمة
كوبنده و كنده مسلمان يا نصراني يا يهودي چا كه تصریح كرده است بر دشمنى و ايقان كرده اند بر آن
فان فصل مع ذلك تعظيم اللّٰه بغير الله والعبادة له كان ذلك كفر وان كان
پس اگر اباد و كه رواج دارد آن بزرگ ذبيح را بر اى غير خدا و عبادت را بر اى غير خدا كنن پس اگر بشد
اللّٰه مسلماً قبل ذلك صار بالذّكر منكراً او ذكر الشّرك اذ اهدم المردى من اهلنا
وچ كنده به شما پس اين فوج كردن كرده است فوج مرد و ذكر كرده است فوج ابراهيم مردى از مهاباى
ان ما يدع عند استقبال السّلاطين تعزّياً باليه اذ اهل الجاهلى يجرّونه كما
بجس خيزى كزنج كه منزه است باى و شاه باى قسربى مى خيزن خيزى راى راى بجا بجز آن ذبيح را كه اول
اهل به بغير الله قال الرافعى هذا انما يدعى انما استبشاراً للعقد و هو قولك كفى العصفية
بايد نشنيدند و در دعا و غير آن كنى زنى را پس جزين است فوج يكسند زنى ابرى طلبند زنى را و با پس آن را كه با
ولا بدق المولى و قيل هذا كفى الشّرك بالله اعلم فان قيل فما الحكم وما الحكم
براى پديد اين سرود و نماند اين كفايت بكنند مرتد را و نماند اين كفايت بكنند مرتد را و نماند اين كفايت بكنند مرتد را
ان لا تأكلوا مما ذكركم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
كه بيزيد از آنچه ذكر كرده است نام مذبح دى مال كه بغير مضطركن و ديت براى نماز عارم نشسته تا كز
اليه و لكن قوله فكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كذا يا اياه مؤمنين حاشا و
بشكركم چون نزل شد بجز بيزيد كه ذكر كرده است مذبح دى كه بغير اياه مؤمنين حاشا و
ما قيل به الشّرك الى غير الله و غيره فيكون الكل حلالاً قلنا هذه الايات حاشا و
پس ترى كه قصد كرده است بغير باس و غير از ابراهيم حلال كه بغير اين آيتها مانده مخصوص
باللّٰه الاخير و هو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم البهائم و الدّماء
آيت ديكر را و قول او تعالى است در سرور ائمه و جرائم كرده شده بر شما مردار و خون

عيسى عليه السلام باى كعبه و بنسب آن پس چه اينها را منذر مال مى شود اين ذبيحه با هرست
كان اللّٰه مسلماً او نصرانياً او يهودياً كما نص عليه الشافعي رحمه الله تعالى واثق عليه ائمة
كوبنده و كنده مسلمان يا نصراني يا يهودي چا كه تصریح كرده است بر دشمنى و ايقان كرده اند بر آن
فان فصل مع ذلك تعظيم اللّٰه بغير الله والعبادة له كان ذلك كفر وان كان
پس اگر اباد و كه رواج دارد آن بزرگ ذبيح را بر اى غير خدا و عبادت را بر اى غير خدا كنن پس اگر بشد
اللّٰه مسلماً قبل ذلك صار بالذّكر منكراً او ذكر الشّرك اذ اهدم المردى من اهلنا
وچ كنده به شما پس اين فوج كردن كرده است فوج مرد و ذكر كرده است فوج ابراهيم مردى از مهاباى
ان ما يدع عند استقبال السّلاطين تعزّياً باليه اذ اهل الجاهلى يجرّونه كما
بجس خيزى كزنج كه منزه است باى و شاه باى قسربى مى خيزن خيزى راى راى بجا بجز آن ذبيح را كه اول
اهل به بغير الله قال الرافعى هذا انما يدعى انما استبشاراً للعقد و هو قولك كفى العصفية
بايد نشنيدند و در دعا و غير آن كنى زنى را پس جزين است فوج يكسند زنى ابرى طلبند زنى را و با پس آن را كه با
ولا بدق المولى و قيل هذا كفى الشّرك بالله اعلم فان قيل فما الحكم وما الحكم
براى پديد اين سرود و نماند اين كفايت بكنند مرتد را و نماند اين كفايت بكنند مرتد را و نماند اين كفايت بكنند مرتد را
ان لا تأكلوا مما ذكركم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
كه بيزيد از آنچه ذكر كرده است نام مذبح دى مال كه بغير مضطركن و ديت براى نماز عارم نشسته تا كز
اليه و لكن قوله فكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كذا يا اياه مؤمنين حاشا و
بشكركم چون نزل شد بجز بيزيد كه ذكر كرده است مذبح دى كه بغير اياه مؤمنين حاشا و
ما قيل به الشّرك الى غير الله و غيره فيكون الكل حلالاً قلنا هذه الايات حاشا و
پس ترى كه قصد كرده است بغير باس و غير از ابراهيم حلال كه بغير اين آيتها مانده مخصوص
باللّٰه الاخير و هو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم البهائم و الدّماء
آيت ديكر را و قول او تعالى است در سرور ائمه و جرائم كرده شده بر شما مردار و خون

[illegible]

وَالْمَرْكُوبَةُ كَرْتَلٍ عَلَى الْوَجْهِ الْمَأْدُورِ فِيهِ مِنَ اللَّهِ فَحَرَمَتْ وَمَا أَقْبَلْنَا هَذَا بَدِيًّا أَيْضًا
وَمَنْ يَكْتَسِبُ شَيْءًا بِطَرَفٍ سَعَى كَيْدًا وَكَانَ يَدْرُسُ فِيهِ دُرَانِ زَبَابٍ خَدَّيْهِ مَرْكَزٌ وَشَقَابُورٌ كَيْ كَثِيرًا وَارْتِمَاكَوْزِي
صَارَ حَالًا لَا يَكُنْ فَنَلَاكَ رَقْعَ بَادِي اللَّهِ وَبِالْوَجْهِ الْكَثْرُ وَرُوعٌ يَحْكُمُ حَرْجُ حَنْزَلَةَ الدَّمِ السَّقْفُ
كَرْدِيهِ حَلَالِ بَرِي إِذَا كُنْتَ فِي مَنَاسِبِ نَهْمٍ مَدَّ وَرَأَى طَرَفِ شَرْعٍ بِطَرَفِ كَرْدِ بَادِيَانِ جَانِزِيهِ سَفَرِ
وَمَعَ ذِكْرِ اسْمِ اللَّهِ فَحُكِّلَ هَذَا وَنَحْنُ نَعْرِضُكَ إِلَيْكَ عَيْنُ التَّعْظِيمِ لَا مَرَّ اللَّهُ وَأَمَّا حَالُ التَّعْظِيمِ
وَبَادِيَانِ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ
فَتَعَاظُهُ وَهَيْئُهُ لَا يَكُنْ الْكَلْبُ مَقْتُولُ اللَّهِ سَوَاءً كَانَ بِبَادِيَانِ أَوْ بَادِيِي عَيْنِ أَوْ
بِيْضِ خَدَّيْهِ بَرِي هَبِي جَرِ كَرْدِيَانِ كَشْفُهُ مَدَّ بَرِ بَرِ بَرِ كَرْدِيَانِ كَشْفُهُ مَدَّ بَرِ بَرِ بَرِ كَرْدِيَانِ
مَا كُنْتَ حَقَّقَ أَتَقِيَانِ لَا مَوْتَ عِنْدَنَا لَا يَكُنْ بَادِيَانِ اللَّهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَتَوَقَّى الْكَافِرُ
بِيْضِ بَرِ كَرْدِيَانِ خَدَّيْهِ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ
حِينَ مَوْتِهِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَجَمَعَ أَهْلُ الشُّنَّةِ وَبِالْوَجْهِ الْكَثْرُ وَرُوعٌ يَحْكُمُ حَرْجُ حَنْزَلَةَ الدَّمِ السَّقْفُ
نَزْدِيكَ تَانِ وَبَرِي هَبِي تَانِ كَرْدِيَانِ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ
وَمَا وَقَعَ فِي الْبَيْضِ وَرِي وَعَيْنِ وَرِي الْفَاسِدِ الْقَدِيمِ لَوْ أَوْ مَا أَهْلُ بِهِ لَعَلَّ اللَّهُ أَيْ كَمِ
وَأَخْرَجَ دَانِ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ
الْقُرْبُ بَرِي عِنْدَ اللَّهِ لَكُنْ مُشْرِكِي ذَلِكَ الرَّمَانِ كَانُوا مُحَالِيَيْنِ فِي الْكُفْرِ كَانُوا
أَوَّلَ بَادِيَانِ نَزْدِيكَ فَرَجِ اِدْرِي بَرِي هَبِي تَانِ كَرْدِيَانِ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ
كَرْمِ تَوَانِ الْفَاسِدِ الْقَدِيمِ بَيْنَ مَا ذِكْرُ اسْمِ عَيْنِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَيَكُنْ مَا قَصِدُ بَدِيَانِ
فَرَقِ كَرْدِيَانِ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ
الْقُرْبُ بَرِي عَيْنِ اللَّهِ لَكُنْ مُشْرِكِي ذَلِكَ الرَّمَانِ كَانُوا مُحَالِيَيْنِ فِي الْكُفْرِ كَانُوا
نَزْدِيكَ بِسَوِي خَيْرِ خَدَّيْ جَرِ كَرْدِيَانِ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ
لَا أَقْصَدُوا الْقُرْبُ بَرِي عَيْنِ اللَّهِ لَكُنْ مُشْرِكِي ذَلِكَ الرَّمَانِ كَانُوا مُحَالِيَيْنِ فِي الْكُفْرِ كَانُوا
وَنَبِيكَ فَصَدَّكَ مَدَّ طَرَفِ حَلَالِ كَرْدِيَانِ وَحَرَامِ كَرْدِيَانِ بِيْضِ نَهْمِ بَرِي كَمِ خَدَّيْ تَا نَفَرِ يَتَسَلَّ

[illegible]

[illegible]

۱۲

وعلیهما و معنی ما اهل به لغیر الله مؤدی علیک لغیر اسم الله است که
 در ای این بر زمین مال به غیر اسم این است که اگر در شود بر سه بنیسه نام خدا
 زهر بر این است که غیر بر غیر اسم که در عبارت بیضاوی است راجع است به بی یا که عبارت از
 است و زیاده که در صاحب بیضاوی بر عبارت تفسیر کثافت لفظ عند وجهه را برای بیان
 است که استناد از از باب پس لفظ عند وجهه بدل از به است یا عطف بیان و اجزاء و محسوس
 فی قوله نعم متعلق است بر فیه و علی به اسمی فیه الصوت للنعم لیکه ذکر کرده شود اسم نعم بر پیش
 مدعی بر این تفسیر اگر اشی و کتاب اللغه ارجح بر این است و غیر آن بر و بر این ما اهل به لغیر الله
 آواز کرده شود بغیر اسم و وقت فوج اینی ترجمه پس معنی آیه که بر چنین خواهد شد که حرام است
 زجیر که آواز بلند کرده شود بنام غیر اسم و در وقت فوج آن و اذ اعلمت معنی الاية
 علی ما قاله المصنفون و محققین مطابقاً للتفاسیر و اللغاة عرفت ان ما کتبه و
 بنابر آنچه گفت او را بیضاوی و شی او در عاید مراد است بر این است که تفسیر این نوشته است و او را
 احفظ الحکمت عبد الغزیز الذهلوی فی تفسیره عند قوله تعالى ما اهل به لغیر الله
 عاتق خدمت عبد العزیز و مدد به و تفسیر خود نیز در اول او کتب و او اهل به لغیر الله
 و محاسن فیه حرام است جافوزی که شبهه و منسوب کرده شود برای عیسه خدا تفسیر
 عند تفسیره و مخالفت التفاسیر و اللغاة و کتب الادل و لاری لا غیر و منشی علی
 مرد در ش و جماعت برای غیر او وقت و سبب کردن در قیاس شرعی آن و منشی علی و
 حمل الکرم فی قوله تعالى لغیر الله علی التعلیل و التعلیل و الاخصاص و هو
 من کردن و همست در قولی است لغیر اسم بر این علت یا تمسک و انحصار و او
 مستحق و بل هی مقول لاهل حکام و کویدر الله اذا کان الامر للتعلیل و الاخصاص
 است و بی هر که آن که بی اسم بر منسوب است این که در وقت یا که در تفسیر و تمسک و انحصار
 کلامه ان لا یكون حراماً ما دیمه لغیر الله اسم غیر الله مع الله حرام کما فی الهدایة و
 لازم می آید که نباشد حرام آنچه فوج کرده شود بفرک نام میزدند و او که انشاء حرام است و بی

این کتاب هذا الکتاب یا اوردت عبارت موقلاً فی شیان من اعراضه لیستغفرکم
در باب این پسندید برای و کرد و عبارت را در حدیثی که در آن آمده است
حق تعالی تحقیق قائل و بالله التوفیق و میانه التوفیق **فصل** در اصل قرب
بر عرض سخن پس میگوید و حال آنکه نبی است توین و از دست داشت کردن

ذمیر بر قصد دینت و از دست اگر بیت تقرب الی الله برای اکل خود و یا برای مجامعت
و دیگر امور سیاه و فج میگذراند است و الاحرام **جواب** بخلاف کتاب که
لان الذیجة الذی ذکره فی التفسیر الی الله بالمعنی الذی اتفق علیه العلماء و لان الذیجة الذی ذکره
بجین ذمیر مذکور است بر قربت بسوی خداوند منی که از آن مذکور در آن تفسیر است و بگویند که
و الذیجة الذی ذکره و الاصل الذی ذکره الله به المعنی الذی فسر ذلک الذی ذکره
و در حدیثی که در مسیح آمده و در حدیثی که در غیر این معنی که تفسیر کرده است آن را میگوید که

الحق باحد ما حکم الخلق بالکل و ما تمسک ذلک الخلیف حیث قال قال فی التفسیر
مست یکی حکم است بهر دو و دیگر دلیل گرفت آن مجیب باینکه گفت و در تفسیر

التیسابوری تحت قوله قال و ما اهل بدو لعن الله قال العلماء لو ان مسلماً ذمیر
بیشا پری زینل او دانی و دیگر شمره داده شد برای برای غیر از اشد علماء اگر چنین مسلماً مذکور

ذیجة و فصل الذی ذکره فی التفسیر الی الله صامراً و ذیجة ذیجة من ذلک الذی فسر
ذمیر بر قصد کرد و چنین تقرب را بسوی غیر خدا کرد و آن مسلماً مذکور و دیگر در دست خود است

فما نحن فی ذلک الذی ذکره فی هذا التفسیر حرمه ما قصد به الذی ذکره فی التفسیر الی الله
و دیگر در آن نیز چنین مذکور درین تفسیر حرمت با و زیست که قصد کرده شد و نیز آن تقرب بسوی

الله و هذه الذیجة لیست كذلك كما مر مراراً و كذلك ابراهه عبارة الذی ذکره
و در این نیز میبینیم چنانچه که گشت چند بار و چنین وارد کردن مجیب است در مختار

شرح تفسیر الاصحاح الذی ذکره فی التفسیر و فی حدیثی که ذکره فی التفسیر الی الله اهل به
شیخ غریب و الاصل الذی ذکره فی التفسیر که در حدیثی که در آن آمده است که از حدیثی که در آن آمده است

این کتاب
در حدیثی که در آن آمده است

دَرِجَةُ لِلْأَمْرِ السَّاحَةِ كَمَا فِيهِ دَلَالَةُ الْحَقِّ نَظَرًا إِلَى أَعْلَى طَرَفِهِ وَغَلَّتْ أَنْصَابُ عِبَادَتِهِ
 وَجِيهَهُ لِمَا بَرَزَ مِنْهُ مِنْ رُوحَانِ حَسْبِ بَرِيَّةٍ أَوْ دُرِّ نِزَارِ عَارِشِ كَرَامَتِهِ
 أَنَّ الْعَقْلَ فِي حَقِّهِ الدَّرَجَةُ الْمَذْكُورَةُ قَدْ دَخَلَ فِي النَّصَابِ لِلْحَقِّينِ وَارْتَبَعَ خَارِجُ مِنَ الْحَقِّ
 تَحْقِيقُ مَعْنَى حَقِّهِ وَجِيهَهُ مَكْرُومُهُ مُسْتَدْرِكُهُ شَدِيدُهُ كَرَامَتُهُ لَكِنْ كُنْهَهُ لَكِنْ
 مَا كَانَ إِلَّا الْحَقُّ بِمُحَرَّرَاتِهِ وَهَكَذَا فِي مَطَالِبِ الْمُتَوَنِّينَ وَالْكَاشِفَاتِ وَالْمُطَلِّقَاتِ وَفِي الْحَقِّ
 أَيْ كَمَا أَنَّ عِبَادَتَهُ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ وَهَشَاءُ وَنَظَائِرُ وَوَرَعَاتُ
 لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَبِلَ كَلِمَةَ اللَّهِ مِنْ أَحَدٍ وَكَيْفَ أَلْفَاظُ مَنْ قَبِلَ كَلِمَةَ اللَّهِ مِنْ أَحَدٍ أَوْ دَاوُدَ
 بَيْنَ كَرَمِهِ كَلِمَةَ اللَّهِ مِنْ أَحَدٍ أَوْ دَاوُدَ بَيْنَ كَرَمِهِ كَلِمَةَ اللَّهِ مِنْ أَحَدٍ أَوْ دَاوُدَ
 فِي عَمَلِهِ بِإِيَّائِهِ مُعِيدُ وَتُسَانِ الْعَقِيدَةِ وَكَلِمَةُ الْعِبَادَةِ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَجْعَلَ بَعْضُ الْعُقَدِ
 أَنْ يَزِيدَ فِيهِ أَيْ مَعِيدُ رُتَبَانِ بَقِيَّةٍ قَدْ كَرَّمَ الْعِبَادَةَ بِتَحْقِيقِ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ
 عِنْدَ الْقَبُولِ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا عَقَرْتُ أَلْسَانَكُمْ بَنِي عِمْدَانَ فَقَبُولُ هَكَذَا فِي سُنَنِ
 مُتَدَبِّكُ كَمَا نَجَبَتْ نَفْسُ مَنْ مَرَّتْ بِإِسْلَامِهِ كَرَمَ دِينِهِ بِسَلَامٍ بَيْنَ زَكَاةٍ قَبْرِهِ بِإِحْسَانِ رَسْمِ
 الْإِسْلَامِ دَاوُدَ وَكَلِمَةُ كَلِمَةِ الْحَقِّ كُلِّ الْبَنَاءِ الْجَدِيدِ وَعِنْدَ تَرْكِ الدَّارِ لِكَلِمَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَرَعَاتُ وَجِيهَهُ بَيْنَ زَكَاةٍ قَبْرِهِ بِإِحْسَانِ رَسْمِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلِمَةَ كَلِمَةَ الْحَقِّ كُلِّ الْبَنَاءِ الْجَدِيدِ وَعِنْدَ تَرْكِ الدَّارِ لِكَلِمَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَرَعَاتُ وَجِيهَهُ بَيْنَ زَكَاةٍ قَبْرِهِ بِإِحْسَانِ رَسْمِ
 أَوْ كَلِمَةَ كَلِمَةَ كَلِمَةَ الْحَقِّ كُلِّ الْبَنَاءِ الْجَدِيدِ وَعِنْدَ تَرْكِ الدَّارِ لِكَلِمَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَرَعَاتُ وَجِيهَهُ بَيْنَ زَكَاةٍ قَبْرِهِ بِإِحْسَانِ رَسْمِ
 وَنَسَبُ نَزْدِ أَنْ يَحْقِيقَ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ
 الْقَبُولِ وَالْبَنَاءِ وَعِنْدَ التَّشْرِاعِ وَالْحَقِّ عَلَى أَنَّ الدُّبَابَ لِلْبَنَاءِ وَعِنْدَ التَّشْرِاعِ وَالْحَقِّ عَلَى أَنَّ
 نَزْدِ نَزْدِ أَنْ يَحْقِيقَ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ تَحْقِيقُ حَقِّهِ
 لَا الْفَحْشَاءَ كَلِمَةَ كَلِمَةَ الْحَقِّ كُلِّ الْبَنَاءِ الْجَدِيدِ وَعِنْدَ تَرْكِ الدَّارِ لِكَلِمَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَرَعَاتُ وَجِيهَهُ بَيْنَ زَكَاةٍ قَبْرِهِ بِإِحْسَانِ رَسْمِ

المذکوره يدل على عقلية من احوال الفقه اوعلم انهم طرأوا في ذلك كفر وايضا انما نحن
 مذکور و دلالت میکند بر عقل بودن برکت درهای فساد و تبیین احوال حضرت برادرش که برآید و برکت
 الشی صلی الله علیه وسلم لا ذکر کم و السیما لا یکر من احادیث ما یسئلون له و یدعیها
 چنانچه بر سر است و علیهم السلام برای برکتی که این بیان یکی از کتب است و همچنین آنچه در کتب دیگر از ائمه
 که فالقهم بین کواکب الطعام لا و لیا و صیرهم کما یصره و یرید النجی لعل فایده یسئلت
 برای برکتی که این بیان است و از این برای ریا و غیر از این چنانکه می بینید و از این برای ریا و غیر از این
 الفیه فی شرح النجیة للذکریة بقوله وهكذا فی الکتاب المستوفیة ح کما قال المؤلف فی
 میب در حدیث خود مذکور و بقول وی و یحییان در کتابی است که در حدیث خود
 فی شرح سیر فی تفسیر ما احسن جز فقه صلی الله علیه وسلم لعن الله من لعن والده
 در شرح مسلم در تفسیر آنچه درایت کرد از انزال آن حضرت صلی الله علیه وسلم نفرین کردند کسی که نفرین
 و لعن الله من ذبح کعبه الله و انما الذبح کعبه الله فالمراد به ان یدبح بابا سیر عبد الله
 و نفرین کردند کسی که کعبه را در بر خیزد و از اناج برای غیر خدا پس در وی حج کردن است بنام عبد
 من ذبح الذبح و الذبح یلوی و یلوی علیها السلام او الکعبه و حج ذلك کل
 مانند کسی که حج کرد و بیت برای چلیبای برای می چلیبای سلام برای کسی که مانند آن پس
 هذا من ذبح کل هذه الذبحه سواء کان الذبح مسلما او نصرانیا او یهودیا کما
 این را در حدیث و طلال می نوازین و حج را در حدیث که باشد حج کنند و سلمان یا یهودی یا هر دوی
 نص علیه السلام فی حج و العن علیه و انما کما قال فان صدق مع ذلك لطیف المذبح
 تفسیر کرده است بر دو تفسیر و اتفاق کردند بر وی صحابه ای که قصد کرده آن بزرگوار را
 لعن الله و العباد له که کان ذلک کفر فان کان الذبح مسلما قبل ذلک صارا لله
 برای غیر خدا و عبادت را برای غیر خدا باشند آن کفر پس اگر باشد حج کنند سلمان پس از آن کرد و سبب حج
 مرتکب او ذکر است که هر کس از کفر و کفری من اهل کفر است که بعد از استیقبال الشاه
 نزد رزق کر و در شمع ابر حسیب هر روزی از اصحاب ما اینک تحقیق و خروج کرد و بنزد یک پهلوان پیاده

تَقَرُّ بِاللَّيْلِ أَنَّهُ أَتَى أَهْلَ بَجَارَةِ سَجَرَةِ يَدِ لَدُنَّ نَحْنُ أَهْلَ بَيْتِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الرَّافِعِيُّ هَكَذَا
برای تقریب و یقین نزد من و ملک بجا را بر ستار و پر ابتر و می از جمله میازد است که شهر داده بودی می غیر آنست بدان
وَمَا يَكُنْ بِكُمْ أَسْبَبٌ أَنْ تَقُولُوا عَلَيْهِ هُوَ كَذَّابٌ الْعَقِيقَةُ لَوْلَا دَفْعُ الْوَلَدِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا الْكَلِمَةُ
بر این نیست که فرج یکبار از باب شنود می آید و ثابتن فرج اندر فرج کردن است باید باشند فرزند و ندانند که میگوید
الْحَقُّ بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ لَأَنَّ الْمَلِكَ فِي كَلِمَاتِنَا بَعْدَ حُرْمَةِ الدُّعَاءِ بِأَسْمَاءِ عَبْدِ اللَّهِ وَحُرْمَةِ
حرم است و ندانند که حق است چرا که متحقق مذکور و گمانای شایسته حرم است و حرمیت بنام غیر خدا و حرم است آن
مُسْتَقْبَلٌ عِنْدَ الْحَقِيقَةِ وَالْكَسْرِ فِي وَمَا لَيْتَ رَحْ وَكَرْبُ يَدِ بَعْدَ هُوَ الْمُسْتَقْبَلُ إِلَى خَيْرٍ
متحقق است مرد و بر میزند و شایسته و ما کس و مرد و بچش است که متغیر باشد بدی غیر
اللَّهُ كَمَا كُنْ فِي قَوْلِهِ فَإِنْ قِيلَ قَوْلُهُ وَمَا لَكُمُ الْكَوْنُ لَا تَأْكُلُوا أَيْمَانَكُمْ أَسْمَاءُ اللَّهِ عَلَيْهِ
ندانند که بر شنید و نیست آن را که گفته شده که قول شما و حرمیت شما را که می خورد باز آنچه ذکر کرده و ندانند که نام غیر خدا
وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ كَمَا لَمْ تَنْظُرُوا فِي تَقَرُّ بِاللَّيْلِ وَكَذَا قَوْلُهُ فَكُلُوا أَيْمَانَكُمْ أَيْمَانَكُمْ
در آن که متحقق من است که حرمیت شما را که می خورد و متغیر بدی و همین قول شما و حرمیت شما را که می خورد و ندانند که نام غیر خدا
لَأَنَّ كَلِمَتَهُ لَا يَأْتِيَهُ مُؤْمِنِينَ عَامَرٌ سَيَأْتِي وَلَمْ يَصِدِّقْ بِهِ التَّسْمِيَةَ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ وَعَبْدُهُ
اگر رسید با نیای خدا من عامر است شال می خورد و می خورد که صد کرده و می خورد و تقریب بسبب غیر خدا و حرمیت او را
فَيَكُنْ لَكُمُ الْكُلُّ حَالًا لَا فَلَئِنْ هَذِهِ الْآيَاتُ عَامَةٌ فَخُصَّةٌ بِالْحَقِّ الْأَخِي هُوَ قَوْلُهُ لَعَنَهُ
بر شایسته و ملال کویم از آیتها مانند خاص کرده و ندانند که و کرد و او قول او و ندانند
فِي سُورَةِ الْمَائِدَةِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَحَرَّمَ لَكُمْ زِيَارَةَ مَا أَهْلَ بَيْتِ عَبْدِ اللَّهِ بِهِ
در سوره مائده حرام کرده و ندانند بر شما مردار و خون و کشتن نوک و آنچه یاد کرده شود نام غیر خدا
وَالْحَقِيقَةُ وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمَرْكُوبَةُ وَالطَّيْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّمْعُ إِلَّا مَا ذَكَّرْتُمْ وَمَا ذَكَّرْتُمْ
در آنچه غیر از آن باشد و آنچه بگوید با آنچه از آن باشد و آنچه از آن باشد و آنچه از آن باشد و آنچه از آن باشد
كُلُّ النَّصْرِ فَلَكُمْ رَجُلًا مَسْلُومًا حَقَّقَ سَاءَةً وَذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا لَا يَحُلُّ مَعَ اللَّهِ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا
بر شما نهایی اگر متحقق می ملان خدا کرد که سبند را یاد کرد و نام خدا بر می ملان نشود و وجود و کتبش را که کرده نام

وكن اذا سمعناه على نصيب من الاصاب او على قديم القصر وبعده القرب ان حصار
 وحينئذ يسيكدهج كركو سندهي ران از قبا با ابر كوز اند كوزا جوارو كركو قير قير راسوي مسا
 القير او صاحب القصر وذكرا اسم الله عليها لا تحل لهذا النص الضريح و قد ارسل ذلك
 سده با صاحب شان زياد كركو نام مزار ابران كوسند ملال سنده باين آيت واضح و باين آيت
 على قصد القرب الى غير الله او تغير الظاهر المشهور في الدين من سيعال اهل الله المحقرة
 زياد و سنده سنده بي غير مزار ابران كركو سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 و قد ذاك فقلنا انما اي قوله وقد قتل لكم حواله على ما ذكر في الايات الاخرى
 را سنده ان بن سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 كايه للملايكه و غيرهما و كان سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 ما نذيت سنده سنده و غير ان و در و به نازل سنده ان آيت سنده سنده سنده سنده
 بقولكم المسلمين بغيره الا انكم لا تاكلوا الميتة و قد فاتها الله و تاكلوا
 سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 ما قتلوا على الايدي فقد سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 ان را كركو سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 بيان للبيته كركو سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 بايكه سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 كركو قتل على الوجه المذكور في قوله من الله فميت ما قتلناه بالدين انما كركو لا لا
 سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 قتلوا وقع بارك ان الله و بار الوجه المشهور في حجت حرج منه الدم السقوع و مع ذكر
 سنده ان واقع سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده سنده
 اسم الله تحليل هذا و غير ذلك عين التعظيم كركو الله و اما حديث القتل
 نام خدا بر طلال كركو ان و حرام كركو ان بعينه تعظيم براي حكم خدا و اما تفرير قتل

البصائر و غیره من التفاسیر اعمروا و ما اهل به لغير الله ای کار فرمایند بصورت
تفسیر بنامی و غیر آن از تفسیر را که چنین او نشان کنند یعنی آنچه بلند کرده و متذکران

به عند ذبحه للصبر یعنی علی جری عاده الشریکین في ذلك الزمان و لا اله الا الله
برای نزدیکی بحث برای بت پس بتی است بر کار برون و بت شرکان در آن زمان و بر این می گویند

فی التفاسیر العذیبه بین ما ذکر اسم علی الله علیه و آله و ما قصد به ذبحه الشریکین
در تفسیر قدیم میان آنچه ذکر کرده و متذکران غیر خدا بروی و میان آنچه قصد کرده و بتی نزدیکی است

عند الله لان مشرکي ذلك الزمان كانوا مختصين في الكفر و كانوا اذا اصدوا
غیر خدا به البته مشرکان آن زمان بودند خالص در کفر و بودند و بتی قصد میکردند

التقرب بذبحهم الى غير الله ذکر و احلیها عند الله اسم ذلک التفریق
نزدیکی را بذبح جانوری به غیر خدا ذکر میکردند بر آن نزوح نام آن غیر را محلات

مشرکي المسلمين و اعمروا بطریقین الکفر و الا سلام فیقصدوا التقرب بالذبح الى
شرکان مسلمان پس چنین ایشان آئینش میکنند کفر و اسلام پس قصد میکنند تقرب را ببتی که

عند الله و ذکر اسم الله علیها وقت الذبح و الا اول کفر صریح و التفریق
غیر خدا و ذکر میکنند نام خدا را بر آن وقت ذبح پس اول کفر بت عات و دوم کفر بت کشتن

صهی و الا سلام و كانوا یعنفوا ان لا یذبحوا الا لله سوا الله کان الذبح لله او
سورت اسلامت و بودند که عقاد میداشتند اینکه بت را برای بزرگواران بر است و باند ذبح را عدا

لغير الله و قد ذکر فی هذه العادة فی زماننا ایضا فافهموا ان فلا تاذبح
برای غیر خدا البته جاری شده است این عادت در زمان ما نیز پس چنین ایشان شبه میکنند که چنین ندانند

سبحا لا جبر السید احمد جید مثلا سوا ذکر و اسم الله علیه عند غیر
کار را برای سجد احمد کبیر مثلا بر است که ذکر کنند نام خدا را روی نزدیکی است

السکون و الا لان کتاب نیا هو الذي نزل في مقابلة المشركين والمسلمين
کار و باند چنین کتاب پروردگار کتابت که نازل شده در مقابل شرکان و مسلمانان

لا معطوف فمكة ولا يشترط الدخول فيها قال ونظيره ان يقال ليس الله محمد رسول
 بل هو محض ليس كرهه ويشترط الدخول فيها كرهه كقولك ليس محمد رسول الله

[illegible]

صِفْوَةُ الْحَرَمِ وَالْكَاتِبَةِ أَنْ يَكْتُبَ بِصَوْتِهِ عَلَى وَجْهِ الْعُطْفِ وَالشَّرْكَاءُ أَنْ يَقُولَ
بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَذَا كُنْدُ الطَّيْرِ رُوسْلٌ بِرُطْبِيقٍ عَطِيبٌ خَمْسَةٌ كُنْدُ الْبُيُوتِ كُنْدُ الْبُيُوتِ

بِسْمِ اللَّهِ وَأَسْتَعِزُّ بِاللَّهِ أَوْ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَقَالَ ابْنُ أَبِي نَجْمٍ وَحَمْدُ رَسُولِ اللَّهِ بِكَلِمَةٍ
 رَاجِعٍ بِسْمِ اللَّهِ وَابْنُ فُلَانٍ يَابِكُورٍ بِسْمِ اللَّهِ وَفُلَانٌ يَابِسْمِ اللَّهِ وَحَمْدُ رَسُولِ اللَّهِ بِكَلِمَةٍ

الدال فحرم الذبحه لانه اكل به لعن الله والى الله ان يعون مقصودا عنه صلى الله عليه وسلم

[illegible][illegible]

بالحق محمد بن عبد الله بن أبي بكر هو الذي كان في الحرام على ما قال ابن مسعود
في حديثه من أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يمشي بين الناس

رضی اللہ عنہ حجۃ و التعمید انتمی ما فی الہدایۃ عنہم فیما ذکرنا من ان قصہ
رضی اللہ عنہ بانی مسجد نبوی امیر المومنین و در ہدایۃ مذکور کہ در زمین کہ بعضی از

التقرب إلى عبد الله ^{صلى الله عليه وسلم} للدينحة يسوع كان يظن في الإسكندرية أن أو بطريرك الإسكندرية
تقرب يسوع في غير هذا جرم كذبت ربي في نوري بيت كباشه فيقرب بطورهم استقلال بالبطريرك

عَمْرُو كَرْدِي كَرْدِي كَرْدِي مَرَعِي قَعْدَةَ الْقُرْبِ إِلَى عِزِّ اللَّهِ فَعِيَهُ تَقْصِيلُ قَانِ دَكْرِ
أَبِي إِكْرَمِ كَرْدِي كَرْدِي كَرْدِي مَرَعِي قَعْدَةَ الْقُرْبِ بِمَنْزِلَةِ غَيْرِهَا مِنْ مَرَعِي تَقْصِيلُ مَرَعِي كَرْدِي كَرْدِي

كما هو المسمى زماننا حكاكى طيب لانه لو يدرك اسم غير الله وقت الذبح وان كانوا
 جنانا لم يرسمت وقت ما ملأ من البرزخ حتى يذكروا بشهادتهم غير ما وقت نوح كرون اكره ان
 يذبحوا وقتا طيبا على معنى على العقلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله والثالثة
 ان يكونوا اربابا واما ما شهد به من بر غافل بدون از قول صاحب هداية واول قول دوستي وموت سرهم
 ان يقول مفصولا عنه صفة ومعنى فان الايضال المعنوي كيف يصح اذا
 كونه عطفه واز از روی موت ومعنى ان الفضل منسب يكون مقصورا ويترك
 كان التذلل والاولياء فانه عين التقرب اليه فيستقيم ذممة الى وقت الذبح فلا
 ياتى مذبراى اولياى من جنس مذربىه تقرب بهى غير ابريت او مانى است وفتح برست
 انفضال معنى اصلا كما يقرى في قوله الفقهاء استندامة النية الى الجز العنصر ايضا
 مفصل از روی معنى بر كراى انجذاب شده ورا حذر از عيشه اذن ميت وافر كار ويز
 معنى على علم القربى بين الذكر الحزب الذى وضع صاحب الهداية مسئلة فيه وبين
 منى منست بر ذفر كرون بيان ذكر مرن اكر نهاده است صاحب هداية مسله واذان وبيان
 ما قصد به التقرب الى غير الله الذى وضعنا المسئلة فيه واثبت هذا من ذلك معنى
 انچه قصد كرهه وودوى تقرب بهى غير خدا اكر نهاده است مسله واذان وبيان ان برست
 على العقلة عن معنى التقرب الى غير الله وتوهم دخول البقرة الشذوية فيما قصد به
 بر غافل بدون از معنى تقرب بهى غير خدا وودهم كرون واثبت من كرون شده ورا حذر
 التقرب الى غير الله وليس لك لا فخرنا كفى محرم ما هو محرم وان بعض
 تقرب بهى غير خدا است اين جنس چه جنس اوسان خورد كوسان را وبعده نوان برى ايا جنس
 الاثم واستندامة النية انما تكون اذا لم يوجد المسافر وهما قد وجد المسافر و
 برائى كنهات وبعده نوان است بران است كه مانند ويكرايه شود ورا حذر از عيشه اذن ميت
 هو ذكر الله صراحة وخر قول صاحب الهداية بان يقول قبل التسمية وقبل ان
 اودر كرات مريجا واز قول صاحب هداية اين طوطى كويش بسم الله كفى وبعده نوان

باین الذبح معنی اراقة الدم وین الذبح بمعنی الذبح و معنی الشجره معنی کان اراقة الدم
 ایان ذبح یعنی خن خون و بیان ذبح یعنی کشت و بهر کس که باشد خن خون
 الشجره الی غیر ذلک معنی الذبحه و معنی کان اراقة الدم و الشجره الی غیر
 برای بقرب بسوی غیر خدا شود و بهر کس که باشد خن خون برای خدا شود و یکی حق است
 الا کل و الا نفع کل الذبحه لان الذبح عیان عن الاراقة لانه الذبح ای
 خونین و نفع کل من ماله شود و بهر کس که خن خون است از ذبح خونین از ذبح
 الذی یحصل بعد الذبح من الشجره و الشجره و کل هذا فلتا لو اشتد من الشجره
 بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد
 او ذبح بقره او ساقه لا یصل ان یطعم مرقا و طعاما لیطعم الفقراء و یحصل ثوابها
 از ذبح کرد و اگر ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد
 لرویح فلان حکمت بلا شبهه و علامه هذا الاراده ان یعین بقره خاصه
 برای ذبح فلان ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد
 بلشم ذلک لیس ذلک لیس بل یكون عندک کل البقره سواسیه فی ان الذبح
 تمام آن مرد و زن آن بقره نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد
 الشذلی من الشوق و الحاصل بعد ذبح البقره سواسیه و فداء الذبح و الفرق
 خود و باشد از ذبح و کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد
 فکما فکما حکمت وجه الفرق فان هناك اراقة الدم بلشم الله من غیر ذبحه الشجره
 بل وین است خن خون و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد
 الی غیر ذلک الی اراقة بل اتصال الیه باطعامه الفقراء و اتصال نفع
 بسوی غیر خدا و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد
 الیه بل لا کل کافی الولا کما و الا کما وین صوره الذراع الی اراقة فکما حکمت
 بسوی غیر خدا و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد و بهر کس که ماله نباشد

سینه و دنده میکنند و جمادات و حیوانات را قایم میدارند و بیان احکام این خود بی گفتم میکنند
 پس از آن در احزاب حیرت در مسکنیت و علی تقدیر واجب فی العزم واجب نمی شود و اگر عیادت
 در جندان الکجاء و التقریر صلی الله علیه و سلم و مسلم اقام کنند ششصد و هشتاد و یک
 ازین بای پناه و بای قرار بر تحقیق بی مسئله علیه و سلم اقامت فرمودند و سال در که در
 آن کار مکه کاوا ایستادند صلی الله علیه و سلم و در کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن
 بیخیز کنار که بود و در کشتن یک روز از غایب کردن و دعوت اسلام و میزد و دینش را میزد و کسی که این روز
 ازین احوال و بی مسئله صلی الله علیه و سلم پس جن قتالی هرگاه انصار را بعد از میزد و سال در مسکن آن
 جناب که داند عمل کشتن این بی مسئله صلی الله علیه و سلم پس حیرت فرمودند که لا یطعن فی ظلمت احبها
قوله سرزنش کان خود را و این طعن میست بر چهل احوال طعون علیه بود که غیر از فرانس
 منفرد و از یکس پس پیدا آری زیادت و نیز که بقبر رسکین را و ایشان با دافوای تلاوت
 قرآن و دعای غیر نفیس طعام و شیرینی اگر سخن و خوب است با جمیع علماء و قسین روزه عریضی آن
 آن است که آن روز مذکر انتقال ایشان پیش از دارالس بدو الشواب و الا بر مذکر این عمل
 واقع شود و موجب فلاح و نجات است و غنفت لازم است که سلف خود را باین نوع بر حسان
 نماید چنانچه در عبادت مذکر نیست که صلی الله علیه و سلم و تلاوت قرآن و ابدلی تواب
 عبادت فرار دادن سنی بر کمال تلاوت و اگر از اهل بیت است آری اگر کسی سخن و طواف و دعا بخواند
 یا فاکر انقل کذا صلی الله علیه و سلم بعد از شایسته بعد از الاذان کرده باشد و چون چنین نیست پس
 عمل سخن با و در دستور صلی الله علیه و سلم و اگر از اهل بیت است آری اگر کسی سخن و طواف و دعا بخواند
 حدیث کرده این تذکره این مروری از این برنی امر مذکر کشتن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یکان احد اهل حاکم و اذ القوا الشغب صلی الله علیه و سلم علی بنی
 بنی بنی صلی الله علیه و سلم و مسلم ابرو کشتن آری مذکر که بعد سال پس مذکر که لا یذکر و از این شریک
 الشکلاء فقال سلام صلی الله علیه و سلم میا صبر و قوت عیسی الذاری و احبهم این جزیره کلک
 شهادت پس بنی سلام با بر انساب مبر کردن شاپس نیست برای آن سر آمدت کرد این پاره

در احزاب حیرت در مسکنیت و علی تقدیر واجب فی العزم واجب نمی شود و اگر عیادت
 در جندان الکجاء و التقریر صلی الله علیه و سلم و مسلم اقام کنند ششصد و هشتاد و یک
 ازین بای پناه و بای قرار بر تحقیق بی مسئله علیه و سلم اقامت فرمودند و سال در که در
 آن کار مکه کاوا ایستادند صلی الله علیه و سلم و در کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن
 بیخیز کنار که بود و در کشتن یک روز از غایب کردن و دعوت اسلام و میزد و دینش را میزد و کسی که این روز
 ازین احوال و بی مسئله صلی الله علیه و سلم پس جن قتالی هرگاه انصار را بعد از میزد و سال در مسکن آن
 جناب که داند عمل کشتن این بی مسئله صلی الله علیه و سلم پس حیرت فرمودند که لا یطعن فی ظلمت احبها
قوله سرزنش کان خود را و این طعن میست بر چهل احوال طعون علیه بود که غیر از فرانس
 منفرد و از یکس پس پیدا آری زیادت و نیز که بقبر رسکین را و ایشان با دافوای تلاوت
 قرآن و دعای غیر نفیس طعام و شیرینی اگر سخن و خوب است با جمیع علماء و قسین روزه عریضی آن
 آن است که آن روز مذکر انتقال ایشان پیش از دارالس بدو الشواب و الا بر مذکر این عمل
 واقع شود و موجب فلاح و نجات است و غنفت لازم است که سلف خود را باین نوع بر حسان
 نماید چنانچه در عبادت مذکر نیست که صلی الله علیه و سلم و تلاوت قرآن و ابدلی تواب
 عبادت فرار دادن سنی بر کمال تلاوت و اگر از اهل بیت است آری اگر کسی سخن و طواف و دعا بخواند
 یا فاکر انقل کذا صلی الله علیه و سلم بعد از شایسته بعد از الاذان کرده باشد و چون چنین نیست پس
 عمل سخن با و در دستور صلی الله علیه و سلم و اگر از اهل بیت است آری اگر کسی سخن و طواف و دعا بخواند
 حدیث کرده این تذکره این مروری از این برنی امر مذکر کشتن

در احزاب حیرت در مسکنیت و علی تقدیر واجب فی العزم واجب نمی شود و اگر عیادت
 در جندان الکجاء و التقریر صلی الله علیه و سلم و مسلم اقام کنند ششصد و هشتاد و یک
 ازین بای پناه و بای قرار بر تحقیق بی مسئله علیه و سلم اقامت فرمودند و سال در که در
 آن کار مکه کاوا ایستادند صلی الله علیه و سلم و در کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن
 بیخیز کنار که بود و در کشتن یک روز از غایب کردن و دعوت اسلام و میزد و دینش را میزد و کسی که این روز
 ازین احوال و بی مسئله صلی الله علیه و سلم پس جن قتالی هرگاه انصار را بعد از میزد و سال در مسکن آن
 جناب که داند عمل کشتن این بی مسئله صلی الله علیه و سلم پس حیرت فرمودند که لا یطعن فی ظلمت احبها
قوله سرزنش کان خود را و این طعن میست بر چهل احوال طعون علیه بود که غیر از فرانس
 منفرد و از یکس پس پیدا آری زیادت و نیز که بقبر رسکین را و ایشان با دافوای تلاوت
 قرآن و دعای غیر نفیس طعام و شیرینی اگر سخن و خوب است با جمیع علماء و قسین روزه عریضی آن
 آن است که آن روز مذکر انتقال ایشان پیش از دارالس بدو الشواب و الا بر مذکر این عمل
 واقع شود و موجب فلاح و نجات است و غنفت لازم است که سلف خود را باین نوع بر حسان
 نماید چنانچه در عبادت مذکر نیست که صلی الله علیه و سلم و تلاوت قرآن و ابدلی تواب
 عبادت فرار دادن سنی بر کمال تلاوت و اگر از اهل بیت است آری اگر کسی سخن و طواف و دعا بخواند
 یا فاکر انقل کذا صلی الله علیه و سلم بعد از شایسته بعد از الاذان کرده باشد و چون چنین نیست پس
 عمل سخن با و در دستور صلی الله علیه و سلم و اگر از اهل بیت است آری اگر کسی سخن و طواف و دعا بخواند
 حدیث کرده این تذکره این مروری از این برنی امر مذکر کشتن

[illegible]

برزگی رساند و این طور فرمودند درست نیست لیکن آن طعام حرام نمی شود و طعام حرام و حلالست و چون
 بر هر جنس از جنس اندز واقع میشود و حال چنینست که حلال است که گوشت را بپزند و آب باشد پس اگر شخصی گوید که
 اگر حاجت من بر آید نزد حضرت سید احمد کبیر قدس سره و من گوشت کا و فریخته بفقیر بخورم و بجز این
 حاجت بعضی آورد گوشت حلالست و اگر همین قدر گوید که یک کا و بجز اینم و یک کا و فریج کم به شتر بلکه
 مستحبی سابق منظور باشد کا و حلالست و صورتیکه گفت یک کا و فریج کم کا یا اندازه گوشت من یا وزن
 نه که بلکه این اندازه را بجا و تغییر کرد و این حکم عامست برای هر که نذر کند مثلاً شخصی را برای بیوتی
 و نذر چوب را به نه یا وزن دل و بجز و غیره و غیره گوشتی منظورست و در کان فساد یافت گوشتی
 را فریج کرد و دل و بجز و غیره را کرد و به شتر یا اندازه و در چوب را به نه یا وزن که بپزند را هم اندک بپزند و فریج کرد
 بود گوشت آن که بپزند حلالست بلکه اگر آن دل و بجز را هم بپزند و مسایقه است و در خوردن حرام نه
 پس صورتیکه گفت که در آن نیز گوشت کا و فریج کردن از قرب منظور باشد و معنی تقرب نزدیک شدن
 است و در او این نزدیکی آن قسم نزدیک است که در محاوره گویند که مسویه دارشان را از انصوب و از
 اگر آبا و اجداد در قرب بپزند یا شاه شاهان آبا و اجداد یا لایه بهار جو کمان بر دو که قرب من باشد
 حضرت سالار سحر و از آن از قرب جو لایه باشد بهر آنجاست باین سبب که می داند و با چای و با خاتمان
 که است و در غنای نذرشان را با دلبسته و بهار و بهار است قطع
 کند و در اسم زیارت کا یعنی برآورده و لایه دیگر با وجود و فراغت ال بیکبار زیارت شریف
 شده و فریجی بر نیازشان صحیح کرد و همچنین باشد معنی قرب را بپزند و غرض از این قرب و تقرب که بر آوردن
 مقام خود را کا می فایده که قرض از ایشان منظور بپزند و مثل آنکه کمان بر دو که فرزند خواهند داد یا نذر سخی
 یا دولت یا دفع این اجناسی بر سر کسی آورده اند و بگوید که یک چیز برای من فریج کنید و اگر
 کسی گوید که ده آمار گوشت میدهم قبول میکند گفت و کافرا این فریج را قبول کرده و بپزند
 این چنینست و اگر از فریج حیوان حلال باشد و تقرب نیز از خدا تعالی صلح بدارد باشد و آن غیر هر که
 باشد از سنسنت که گرفته یا بپزند و یک زیارت و این حکم آن حیوان را می بیند و تقرب کار
 دل است یعنی قصد و اراده درست کرد و اگر از فریج کردن برای طواف نذر من پیش غلای خاچا

و همچنین روایات در مختار هم مرقوم است و در دیگر کتب معتبره مراد از شدن بر تقرب است و آن نسبت
 زنده باشد یا مرد و نام خدا بر آن که یدرینه و چون تقرباً بریت پوشیده و گرفتاران این کار ایستاد
 بنحو اینست که قصد برایشان هویدا شود و لاجرم تقشیر آثار و علامات باید کرد و همین است سخن سوم از
 سخنان سه گانه پس بن زانه که گاه و گوسفند و مرغ را بنام سید احمد کبیر میران شیخ سعد و زین خان فوج
 میکنند اگر چه اسم در وقت فوج میگویند لیکن مقصد نشان توابع گوشت یعنی باشد بکف فوج بقصد تقرب نشان
 ابلاست که از افعال احوال نشان میگوید و اول آنکه تخفیف حیوانات مثلاً از میزان بجا و ادائیگی شود
 و نیاز حضرت سید احمد کبیر نیز از موع ادائیگی شود و دوم تخفیف اموات یعنی در منیکه که خصوصیت سید
 احمد کبیر در زمین این کار کنندگان پیدا کرد و این طور برای حضرت غوث الاعظم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم میکنند با وجه دیگر توابع چه میرسد شوم که شیخ سعد و میران و زین خان که ام حق برین نام دارند
 و ایند که برای ایشان جاپا نعلت کرده و خوشندل میشوند و گاهی این قسم عملی پدر و پسر و استاد
 خود یعنی نمایند با فوج دیگر مراد تر بر ساینده توابع ایشانند سعد و میران زین خلی چهارم آنکه
 اگر بلا و برای حضرت غوث الاعظم نیند و برای کفایت یا لطافت و لغات حسن گفتار و تعاقب خیر میکنند
 بلکه بر سفند با راجحه خود فوج کنند مراعات آوایی که فوج کو سفند میران میکنند هر گزنی نمایند بکف فوج که در آن
 آن کو سفند و کو سفند خود را که خود بار بر ساینده فوج مقصد موعی که بر توع می آید علامت کافی در شانه
 است مثلاً در بکره میران شرط است که رنگ سیاه باشد یا دغی رنگ دیگر ندارد و چشم و گوش و دم دست
 و سلم بود معاذ الله و تخفیف این اوصاف قربانی طاهر انعم کامل نام میشود و پیش از فوج کو سفند را
 غسل میدهند و صاف و پاک مینمایند و دوری سرخ در کلبه می آید از زنده و بان بنحو رانند و در پیش
 کتبه فلوس می نهند و سعد و پرستان خاص که شیخ طحالی شه و وفادان و موعی کو سفند است
 میران از سر مینمایند و بعد از آنکه کبان خود را تمام ستایش میران میکنند و از فوج مینمایند و علی بن ابی طالب
 از رسوم حاضران این کار را از زاده و میر میرست خاص جلالت بلکه حال علماء و حال غیرشان که رسانند
 میکنند بهمان شکل میاند مصرعه شنیده کی بودند و دیده و این علامات و آثار و خبر دیگر
 تقرب بچون مختلف و متبدل با اعتبار زمان و زمان میشود عاقل را باید که مال خود را در تقشیر بخشد

اِنْ شَقِيقَتِي مَثَلًا اَحَدِي تَوَكَّلْ عَلَى الْقَدْرِ اِلَى رُوحِ فَلَا كَيْنَ ذِكْرُ لِي بِرَأْسِ قَلْبِي مَعْلُومٌ
 اگر شفا دهنی در مثل اینستم بطور تمهید خواب این قدر را بسوی مرغ بخوان
 ست دای مصرت و حاکمه که در محبت الوفاء به کائنات معتدله و فی الشیخ هم آری اگر آن ولی
 و حکم فزادنت که بتجرب و است و عا کون می چارزد و یکی است بنده است و در شرف
 را غلظت شکلات بالاستقلال یا شافع غالب اعتقاد کند مفسر بشکر و فساد میکرد و اینست یعنی آن
 ولی را کشانده مهات در برآزده حاجات بالاستقلال بلا توقف بر حکم آن قادر و مولا باشد
 یا شافع غالب اعتقاد کند و بداند خواه حمزه کار من ملا فزادی نقالی برود و خواهد کشانید
 این قسم نذر هم ممنوعست نذر بنام اولیا مطلقا پسین الذکور **مسئله** کاهی نذر را بمنشی نیاز
 میکند چرا که نذر در عرف عبارت از است که شخص دینی چیزی را بنذر است اعلی رساند و نیز در کار
 بخار و از لفظ نیاز زمین مراد میشود و شجر متاع مبرقند آرسیدن و نیاز فارت نذر دین و دین
 پس اگر کدام از عوام مدین زمانه بگوید که بشرط برآمد کار یا بقدر طعام نذر غوث الاعظم مقرر کرد و هم
 است که خواب آن طعام در روح پر فوج ایشان خود اتم رسانید بطور مسلمه است بمنشی نذر خود
 پس خواب در و دو محدود و حق هم خواب بذل طعام مندر و در روح آن جناب خواهد رسید بطوریکه گفته
 و بدید در زندگانی به بزرگان میسر و همچون طریح در عالم پر رخ خواب این طعام خواهد رسید
 اینست نذر خوب منهد که طعام یا بختوس در آن مقام نمونند رسید پس سوی خواب به تصور کرد
 همین از قسم چهارست یعنی خواب طعام که از اتم من کلام حضرت شاه ولی الله محدث رومی باشد
 فی بعض طغوظاته و تعظیم آن بزرگ در کمان نذر و نظر آن است که او از مقرران بارگاه احدی است
 نه اینکه گمانی بالاستقلال میدارد و باید اشته رسیدن طعام بقدر او و دیگر سلطان مرغ خواب
 ست در عقیقی چون آن خواب در روح کسی دیگر رساند رسانی او سبحانه بر و مرتب خواهد شد و گمان
 این محدث این قسم نذر واجب الادایست و ادان او با ضیاع هم رواست چار فصلی و اعیانست بطور
 صله و بالا اشاره پس سخن از کلام محدث مبرقعه هم بفهمی آید و اسد اعلم **مسئله** اگر اهل سند
 بنام اعیانست مقرر کنند و ادایست که نذر برای فزادی نقالی است و خواب نازد و ذکر نذر نذر

این قسم نذر
 است که در عرف
 عبارت از است
 که شخص دینی
 چیزی را بنذر
 است اعلی
 رساند و نیز
 در کار
 بخار و از
 لفظ نیاز
 زمین مراد
 میشود و شجر
 متاع مبرقند
 آرسیدن و
 نیاز فارت
 نذر دین و
 دین پس اگر
 کدام از
 عوام مدین
 زمانه بگوید
 که بشرط
 برآمد کار
 یا بقدر
 طعام نذر
 غوث الاعظم
 مقرر کرد و
 هم است که
 خواب آن
 طعام در
 روح پر فوج
 ایشان خود
 اتم رسانید
 بطور مسلمه
 است بمنشی
 نذر خود
 پس خواب
 در و دو
 محدود و حق
 هم خواب
 بذل طعام
 مندر و در
 روح آن
 جناب خواهد
 رسید بطوریکه
 گفته و بدید
 در زندگانی
 به بزرگان
 میسر و
 همچون طریح
 در عالم
 پر رخ خواب
 این طعام
 خواهد رسید
 اینست نذر
 خوب منهد
 که طعام یا
 بختوس در
 آن مقام
 نمونند
 رسید پس
 سوی خواب
 به تصور کرد
 همین از
 قسم چهارست
 یعنی خواب
 طعام که
 از اتم من
 کلام حضرت
 شاه ولی
 الله محدث
 رومی باشد
 فی بعض
 طغوظاته
 و تعظیم
 آن بزرگ
 در کمان
 نذر و نظر
 آن است که
 او از مقرران
 بارگاه احدی
 است نه اینکه
 گمانی
 بالاستقلال
 میدارد و
 باید اشته
 رسیدن
 طعام
 بقدر او و
 دیگر
 سلطان
 مرغ خواب
 ست در
 عقیقی
 چون آن
 خواب
 در روح
 کسی دیگر
 رساند
 رسانی
 او سبحانه
 بر و مرتب
 خواهد شد
 و گمان
 این محدث
 این قسم
 نذر واجب
 الادایست
 و ادان
 او با
 ضیاع هم
 رواست
 چار فصلی
 و اعیانست
 بطور
 صله و
 بالا اشاره
 پس سخن
 از کلام
 محدث مبرقعه
 هم بفهمی
 آید و اسد
 اعلم
 مسئله اگر
 اهل سند
 بنام اعیانست
 مقرر کنند
 و ادایست
 که نذر
 برای فزادی
 نقالی است
 و خواب
 نازد و ذکر
 نذر نذر

چون حیاض همان یا قاعد و نیازد بزرگان حواء و حبیب چون نذر اند خواجه حرام چون رسانیدن گوشت
 از برای قنبرت غوس آمد و تلقین زیر دست بطور شسته حرام که حق ثمنی و بکران در آن مشروط بود
 بر خورن این طرفه و اگر بامضاج شده درست است بی شبهه این شتم نجس قنبرت الی غیر آنست
 که بر من الله القادر **مسئله** اگر کسی گول مشرب را قنبرت لغیر بیدفع خواهم ضرر صرف کند و
 خوردن او ندارد و چنانچه طبق جن چربی را بسید بد و میداند که اگر آبها این طعام را ساقم اید از آن
 رسانید هر گشت مدینه و غیره و ثواب را بجا نیست آن را وح جاست که با خود البصوتیت قرار دیند
 و ازین کار خوشتر و بیشتر و کر آن طعام خود آن جاست بخورد و چنانکه قنبرت با چوبی آبها
 میجویند یعنی جمعی از ائمه است بحسب حرام اگر در نقد یا چراغ و غیره مقرر بزرگان برای
 قنبرت با ایشان گذارد و دست آن بخند که به عا جان و مسلمانان صرف شود و ثواب و بر ج پاک
 آن بزرگ برسد **کلام** اگر کسی که بر فرار بر بود فواح عظیم آب و شیشه هشت
 که طعام بر قنبرتشان میکند یا در سبک کریم که خواهد خورد و چنین بعضی انسان چراغان آورد
 بر دهن زنده روشن کرده بر فرار بعضی شهید را بسوا و شهر میسند و دست این را میکنند که عا جی آنها
 را با ن ختم نموده بخورد و ثوابی جامع با صاحب قبر شود و اگر این چنین نیات نباشد فلاحت
 اما چراغ بر قبر نهادن گناه و دیگرست و در حق این فعل آنچه بقدر نوشته شد یاد باید آورد
 خلاصه تمام کلام سخن منع موعود و درین مقام آنکه بعضی افعال عباد و عبادت است مخصوص بحجاب
 کبریا مانند نج و اراقه الدم حسب میا و غیره **مسئله** اگر کسی که اراقه الدم از اینها
 است نه محرم کفری البکاء الثانی میانه پس چنین فعل با کسی که میباید ساخت بکمال که این عبادت
 عبادت حقیقه و مشابه با غیر خدا نمیدارد و سبانه تعالی بلیست حسن عبادت او نمیدانند
 شریک با آئینه را بدست گیر کار با چنان اعلان که نج و جان کسی بطور بیوک جان برای قنبر
 صبیان و دیگر حیوانات فعل می آورند و شهره میدهند که این جانور نذر فلانی جن است یا لاله
 یا دریای بری پس گوشت آن در جبهه کوه نمروار یا کرده و برین قیاس است و بجهه کون و
 بیوک جان اگر بام بری سمیری یا آدمی داده دیگر نمایند پسند و برین عمل بکاری آید بلکه گناه

و اگر کسی که بر فرار بر بود فواح عظیم آب و شیشه هشت که طعام بر قنبرتشان میکند یا در سبک کریم که خواهد خورد و چنین بعضی انسان چراغان آورد بر دهن زنده روشن کرده بر فرار بعضی شهید را بسوا و شهر میسند و دست این را میکنند که عا جی آنها را با ن ختم نموده بخورد و ثوابی جامع با صاحب قبر شود و اگر این چنین نیات نباشد فلاحت اما چراغ بر قبر نهادن گناه و دیگرست و در حق این فعل آنچه بقدر نوشته شد یاد باید آورد خلاصه تمام کلام سخن منع موعود و درین مقام آنکه بعضی افعال عباد و عبادت است مخصوص بحجاب کبریا مانند نج و اراقه الدم حسب میا و غیره

و اگر کسی که بر فرار بر بود فواح عظیم آب و شیشه هشت که طعام بر قنبرتشان میکند یا در سبک کریم که خواهد خورد و چنین بعضی انسان چراغان آورد بر دهن زنده روشن کرده بر فرار بعضی شهید را بسوا و شهر میسند و دست این را میکنند که عا جی آنها را با ن ختم نموده بخورد و ثوابی جامع با صاحب قبر شود و اگر این چنین نیات نباشد فلاحت اما چراغ بر قبر نهادن گناه و دیگرست و در حق این فعل آنچه بقدر نوشته شد یاد باید آورد خلاصه تمام کلام سخن منع موعود و درین مقام آنکه بعضی افعال عباد و عبادت است مخصوص بحجاب کبریا مانند نج و اراقه الدم حسب میا و غیره

والله اعلم بما في الصدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم
جائز نذر است یعنی بجزایه آن فاحتمل توضیح این سخن آنکه در نذر سابقه بظن
در فاحتمل بزرگان جانور زعفران میگرداند و گوشت بازار بکار نمی بردند برای احتیاط و هم
همانی همان حبیل الله است که کلفت او به نام درو مرعی میدارند که پسند یا مرغ بیج میکنند گوشت
بازار نمی طلبند پس طور در فاحتمل بزرگان کار میکنند آخرش رفتن در خاطر عوام حال سخن
رسبی منور مقرر شده بلکه از شرط فاحتمل مبد و گذشته اما چون جان بطور میسر و ان به نام بزرگان
مرا در اندازد و اگر بالفرض چنین باشد البته آن گوشت کرده است عند الاکثر چنین از حال نبات
قبلی که اکاهی بهم نبردند لهذا من افعال آنها را امرنا شروع مناسبت بنابر آن حسنه انفسیر
در باب بقره مندر و به نام بزرگان که رسم آن در آن زمان هم جاری بود حکم حوازی علی الاطلاق
نوشته عبارتة بهذا فعلمت من هذا ان البقره المذكورة لا تؤكل ولا ذواتها و الاکثر من انکاکها
عبارتش چنانست پس معلوم میشود از اینجا که سخن کا در کرده شده است اولیا چنانکه وی است در نذر
حلال و طیب است یعنی و الله اعلم نظرا و انکه طعام نجسه خانه بنودان این جور و بهر آن همان
که نجاست در آن چشم خود و زبید یا از ابائی فقه نشد و حسب فتوی طهارت با آنکه بقران عظیم
خالب نجاست میکنند چه از آن از سر کین کم میسر میگردد و دست و ظروف طعام وقت آلودگی
نجاست بطور شرع کم میشوند بجز این احتمالات ماقوله نمایند اما بهر فتوی حرمت طعام مذکور از
ست و الله اعلم مثال دیگر از وی کتب حدیث چون مشکوٰۃ شریف و غیره و غیره می آید که قوی از
کفار و مسلم که هنوز احکام اسلام را خوب ابریزه بودند گوشت ذبیحه به طور بدیهی بدست حسرت
حالتش من فرستادند جناب محدوده کمره به نظر قوان عقلیه که طریقه بیج شرعی خوب نیدارند
در مثال آن گوشت تالی فرمودند آخر از جناب آن حضرت علیه السلام استفسار فرمودند
ارشاد شد که پسند و بخورد آن گوشت را اعلامی شرح حدیث در آن مقام نوشته اند و الله
اش آنکه من فعل مسلم را بر ما شروع تا یقینا معلوم نشود و نباید کرد بهر حال ما دام از حال نبات
بر ابائی و اسباب بکره مندر و معلوم نشود و چون جان جانور متبرک آن بند که انبات رسد

لغیره تعالى میبهرتری داشته اگر رسا مذکور است و شرک گویم برین تقدیر مشا حرمت در ساینده
 ماکولات و غیره لغیره تعالى پس نیست بقصد با موهوب له مفهومی میشود و غیر بقصد چنانچه مفهومی نیست
 در روایات بالاتفاق معتبرست کذا فی شرح الوقایع پس باید که اگر لی نیست بقصد به تقرب و دیگر
 چون ثقی و چالوسی و امید نفع و بیم شرابین کار یا غیره تعالى کند اگر چه آن غیر نفع ازان یا زیان
 باشد عا لاک و دادن طعام بابل بقدر و طبق و پری به بقصد نیست بلکه به تقرب و بکرم است تا بتمام و اسهیل
 در صوفیه آئینه تقرب با معنی الاغنیاء صحیح و مصنف نوشته است نه بمعنی بقصد فقط پس این توجیه غیر صحیح
 مصنف است سوال توجیه مأمور له نیست جواب آری حقیقت با براسی عموم است البته لیکن
 کا هی لغیرینه مخصوص را میبشود و لهذا مصنف در لغیر کریمه عموم را میبشود و قسم با اوزان فقط نوشته
 بقدریه سابق را مقدم و گفته دیگر جا نوز که آواز بر آورده و شود آه پس موصول را عام و غیر مقام از قبیل
 قنبر و نسیم و بالا بر می خاست نظیر او نیست که موصول در قوله قنبر و نسیم و بالا بر می خاست
 القرآن کایه ای بعضی ما کتب من القرآن یعنی خواه این آیه باشد خواه دیگری بگفته
 کتب الاکتول و حرمت دادن ماکولات و مشروبات با موات دلیل برکت از موات
 آیه شریفه بنا علیه این محرز نوشته است قیاسا علیه و علت جامع عدم النفع است و در هر
 چیز از رسانیدن ثواب برده و امثلا از احادیث صحیح است فی نبی که اگر کسی حج نفل کرد
 و ثواب او بنام والدین مشهور کند و هست و هم ثواب می بر آید صدر رضی الله عنهما بنام شما بسیار
 مشهور شده و قصه چاه مذکور در جواب از سوال زینکه در باب حج از طرف پدر پیر فوت نموده
 ازان حضرت علیه السلام پرسیده بود در احادیث موجود است پس از نجبا مفهومی شد که
 آیت برای عموم نیست و الا درین هنگام دادن ثواب و بر ایاهم کسی تقربا جائز نمیشود و هرگاه
 نزد سوالی مثلا که به طعام کزائی برده و بعضی ثواب بتقرب ارات چنانچه گذشت بیان او
 حرمت با کرده و الاخر و نش باذن و ایه مذکور و دیگری را چه حکم دارد جواب با کمال الوفا فی
 اگر ایت نیست زجر علیه نه حرام چه از ملک ایه سبب برین نه شده و سبب برده لغویست و آن بر وجه
 دیگری داده پس در حق موهوب له ثانی که ایت ندارد و سبب تداول ابدی فی ستم است

اینست که در این کتاب
 در بیان اینست که در این کتاب
 در بیان اینست که در این کتاب
 در بیان اینست که در این کتاب

در بیان اینست که در این کتاب
 در بیان اینست که در این کتاب

لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْمُرَادِ بِيَرَانِ يَدُ نَجْمٍ بِاسْمِ خَيْرِ اللَّهِ كُنْ دَجِيمٌ لِلصَّيْحَمِ أَوْ لِلصَّيْحَمِ يَدُ نَجْمٍ
 برای غیر خدا تعالی پس مراد وی نیست که دجیم نام غیر خدا ماند که دجیم کرد برای بت یا برای حیوان یا برای موسی
 اَوْ لِعِيسَى أَوْ لِلْكُتَيْبَةِ وَنَحْوِ ذَلِكَ فَكُلُّ ذَلِكَ حَرَامٌ وَلَا يَحِلُّ هَذِهِ الدَّرَجَةُ سَوَاءٌ كَانَ الدَّاعِي
 یا برای عیسی یا برای کتیب یا برای آن پس هر یک از اینها حرام است و حلال نشود مگر دجیم برابر است با شد دجیم گفته
 مُسَيَّلًا أَوْ مُنْهَرًا أَوْ يُقَوِّدُ بِمَا كَانَتْ عَلَيْهِ الشَّافِعِيُّ وَاشْفَقَ عَلَيْهِ أَصْحَابُنَا فَإِنْ قَصَرَ مَعَ
 مسلمان یا نصرانی یا یهودی چنانکه تصحیح کرده است بوی شافعی متفق شد بر وی یاران ما پس اگر قصد کرد
 ذَلِكَ تَعْظِيمَ الْمَذْهَبِ لِقَوْلِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْعِبَادَةُ لَهُ كَانَ ذَلِكَ كُفْرًا وَأَنْ كَانَ الدَّاعِي مُسَيَّلًا
 آن بزرگ که مذبح را که غیر خداست عبادت را بر آن غیر ایشان کفر چسباند دجیم گفته مسلمان
 قَبْلَ ذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مُرْتَدًّا وَذَكَرَ الْمُرَوِّزِيُّ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّ مَا يَذْكُرُهُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ
 پیش از آن که در دو سبب دجیم مرتد و ذکر کرده است مروری از یاران ما که تجسین آنچه دجیم کرده شود و یک استقبال پادشاه
 تَقَرُّبًا إِلَيْهِ أَفْنَى أَهْلِ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَكْرِمُهُمْ أَهْلُ بَيْتِ لَعْنَةِ اللَّهِ أَشْنَى وَهَكَذَا فِي شَيْبِ
 محبت نزدیکی حسن بسوی فرمودند حکما بخارا بجز آن جانور جز اگر جمیع دگر آن جانور است که در آن پادشاه پیرای غیر او نام
 جَعَلَ الصَّغِيرَ لِلْعَلَامَةِ تَقْسِيمُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَفِي الشَّافِعِيُّ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ
 جامع منیر تصنیف علامه شمس الدین محمد بن عبد الرحمن علی شافعی علیه الرحمة
 وَقَالَ أَنَّهُ مَا كَانَ الْعُظَمَاءُ الْكُتَيْبَانِ الرَّازِي وَاللَّيْثِيَا بُوْرِي فِي تَقْسِيمِهِمَا قَالَ الْعُلَمَاءُ
 و فرمودند دو امام بزرگ کرم امام رازسی و نیشاپورسی و هر دو تفسیر خود کردند و گفتند خدا
 بَيَّنَّ أَنَّ مُسَيَّلًا دَجِيمٌ دَجِيمَةٌ وَفَصَدَّكَ بِهِ الشَّرْبُ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى صَادِرٌ عَنْ
 اگر برای مسلمان دجیم کند و بجز او اراده کند بجزش نزدیکی را بسوی غیر خدای تعالی کرد
 وَدَجِيمَةٌ دَجِيمَةٌ مُرْتَدٌّ وَفِي مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِينَ دَجِيمٌ لِلضَّعِيفِ مَاتَهُ وَكَسَمَ
 دو دجیم او دجیم فرمود در مطالب مؤمنین دجیم است دجیم کرد برای همان کوفته را و گفت نام
 اللَّهُ تَعَالَى يَحِلُّ وَلَوْ دَجِيمَةً لَقَدْ وَرَاكَ سَدْرًا أَوْ وَاحِدًا مِنَ الْعُظَمَاءِ وَذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ تَعَالَى
 خدای تعالی حلال میشود و اگر دجیم کرد برای آنکه امیری یا برای یکی از بزرگان و ذکر کرد نام خدای تعالی

این حدیث را شافعی

این حدیث را شافعی

این حدیث را شافعی

این حدیث را شافعی

نیکست و کوفته و بسل یکسند این چه قریبها برای خدی غرو جل نیست کفر لازم آید و قربانی مراد کرد
و در مجموع النوازل آورده است اگر کی بوقت غمت یعنی وقت پوشیدن قشرب در ضار او و با
سیکند کاف شود و این قربانی مراد باشد و خردن او را نشود و آنچه در میان مشتق شده است
نیستری حورات بدان مبتلا انداخت که بوقت آنکه آله کوکان بیرون می آید از آمدی میگوید
بنام آن آید سوری از شک کرد و اندوختن می پرستند و شمای که دکان از سنجهند و عطا
سیکند کافر که دند و یک ازین صفت است که بر سر آب می روند و کوفته می بر سر آب می پرستند
و به غتی که دارند کوفته بر سر آب می سیکند این پرستندگان آن پنج گانه فرستند و کوفته فرستند
کَلِمَةُ الْفَتَاوَى التَّائِبَةُ لِرَبِّهِمْ عِبَارَةٌ مَطْلَبُ الْبَلَاءِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَكُونَ فَخْرًا لِكُلِّ
این به نعل سزاوادی تا غایت تمام شد عبارت مطالب المؤمنین بعینها مفضل است کلمات
الْمَدِينَةِ وَالْعِبَارَاتُ الْمَشْهُورَةُ مَعْنَى كَانِ الدَّخْرُ أَيْ إِرَاقَةُ الدَّمِ لِلتَّقَرُّبِ إِلَى عِزِّ اللَّهِ
ذکر کرده عبارت های مشهوره است که هرگاه باشد نزع ای زین خون برای نزدیکی بری غیر
تَحَرُّمِ الدَّخْلَةِ كَذَا بَحْرُ الْعَدَمِ الشَّاطِرَانِ أَوْ الدَّخْلُ مِنَ الْحَرْبِ أَوِ الشَّيْءُ أَحَدُ كَبِيرٍ أَوْ
حرام شود و به مانند نزع کردن برای آدن پادشاه یا برای نفع جن یا برای سید احد کبیر یا
لِعِزِّهِمْ أَوْ لِكُلِّ بَلَاءٍ لَكَ الدَّخْلُ هُنَا لِعِزِّهِمْ وَ هُنَا لِكُلِّ بَلَاءٍ لَكَ الدَّخْلُ هُنَا لِعِزِّهِمْ وَ هُنَا لِكُلِّ بَلَاءٍ لَكَ
برای خیر ایشان از اولیا چه هر آینه نزع در جای برای غیر است پس می شود و نیکو باشد نزع ای زین خون برای
التَّقَرُّبُ إِلَى الْعِزِّ بِالْمَدْجِ أَيْ الَّذِي يُحْصِلُ بَعْدَ الدَّخْلِ مِنَ الْحَرْبِ وَ الشَّيْءُ أَحَدُ كَبِيرٍ أَوْ
نزدیکی بری غیر را بسبب نزع یعنی چیزی که حاصل می شود بعد از نزع از گوشت و هم حلال شود و به
كَافِي الْوَلَايَةِ وَالْأَعْرَاسِ الْأَخْيَرَةِ وَالْحَقِيقَةِ وَالنَّبِيَّةِ لَكَ الدَّخْلُ عِبَارَةٌ عَنْ
چنانکه در ولایت و عرس و آخرت و حقیقت و نبی و بهای چه تحقیق نزع عبارت است از
الْإِرَاقَةُ لِلَّهِ وَ التَّقَرُّبُ إِلَى الْعِزِّ بِالْأَكْلِ وَالْإِنْتِغَامُ كَذَا لَكَ الدَّخْلُ مَبَانِ الْفَرْقِ بَيْنَ
زین خون برای خدا و نزدیکی جن بری غیر بخورن و نفع گرفتن از نزع پس ظاهر شد فرق میان
الدَّخْلَةُ لِعَدَمِ الْحَرْبِ وَالْحَرْبِ وَالْإِرَاقَةُ لِلَّهِ وَالنَّبِيَّةِ وَالْحَقِيقَةُ وَالْوَلَايَةُ وَالْأَعْرَاسِ
نوعی برای آدن ابرو زین داوود و میان آنچه برای بهان و نیکو و غیرها

وَالْعَقِيقَةُ مِنْ أُنْثَى الْأَوَّلِ أَرَأَيْتَ لَكَ وَهَبَ بَنَاتُكَ بِتَقَرُّبِ بَنَاتِي الْعَمِيرَةِ مِنْ الْحَجَّيْنِ وَالْأَوَّلَى
وَعَقَقَهُ أَرَأَيْتَ دَرِئًا أَوَّلَ فَلَمْ يَكُنْ خَرَفًا وَأَنْتَ أَوْ خَيْرٌ مِنْهُ بِرَبِّكَ عَسِيرٌ مَشْهُوبٌ بِسُوءِ الْإِسْمِ أَوْ بِلَا
وَفِي الثَّانِي أَرَأَيْتَ لَكَ وَهَبَ بِسُوءِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ عَمَلِهِ نَبِيَّةٌ التَّغْيِيرُ إِلَى الْعَمِيرَةِ تِلْكَ الْأَرَأَيْتَ
وَدَرِئًا فَلَمْ يَكُنْ خَرَفًا بِنَامِ مَدَائِي تَعَالَى بِدُونِ مَيْتٍ تَقَرُّبُ بِسُوءِ غَيْرِ خَدَائَانِ بِنَمِينِ خَرَفًا
بَلَا إِنْصَالٍ لِنَعْمِ الْبِكْرِ بِالْأَكْلِ وَلَهُذَا جَارَ الدَّجْرُ لِلضَّعِيفِ كَالْحَجَّيْنِ وَغَيْرِهِمْ لَوْ كَانَ الْقَصُورُ
بِكُرِّ رَأْيَيْنِ مَعَ سَبْوَ كَيْفِ مَحْرُورٍ وَرَأْيِ مِمَّنْ هَائِلٌ تَنْدَفِعُ كَرَفًا بِرَأْيِ مِمَّنْ سَرَّ كَيْفِ وَرَأْيِ مِمَّنْ تَنْتَفِعُ
فِي الْأَوَّلِ لَكَ جُودٌ لِلَّهِ وَالْمُسْعَرَةُ بِالْمَدَّجِ لِلضَّعِيفِ وَفِي الثَّانِي لَكَ جُودٌ لِلَّهِ
وَدَرِئًا مَعَ بَرَكَةِ هَيْئَتِ الْمَعَ بِمَوَازِينِ مَذْبُوحِ رَأْيِ مِمَّنْ . . .
وَلَهُذَا قَالَ الشَّيْخُ عَبْدُ اللَّهِ شَقِصُ الدِّينِ لَكَ جُودٌ إِنْ كَانَ كَرَامُ الضَّعِيفِ أَنْ يَكُنْ كَرَامُ
وَبَرَأَى مِمَّنْ كُنْفَ مَسْجِدِ عَبْدِ اللَّهِ شَقِصُ الدِّينِ كَرَامُ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
وَيَعْلَمُ عَمَلُهُ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
وَنَعْدُ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
الْحَجَّيْنِ بِلَا وَتَعْلَمُ نَبِيَّةُ الدَّارِ لَوْ أَنَّ الشَّيْخَ مَلْعُونٌ عَنْ ذَرْبِ الْحَجَّيْنِ رَوَاهُ الْبَرْقُ
نَوْ وَتَرَكُ خَرِيدِ مَرَأَةٍ جَدِّ تَقَرُّبِ بَنَاتِ مَرَأَةٍ فَزَوَّجَ دَرِئًا جَدِّ جَدِّ رَوَاهُ الْبَرْقُ
فِي الشَّيْخِ عَنِ الشَّيْخِ هَرِيٍّ وَفَسَّرَهُ الْعَلَامَةُ فِي النَّبَايَةِ كَأَنَّ الرَّدَّ أَسْتَرَادَا دَرِئًا
بَرَسْنِ أَوْ زَهْرَةٍ وَتَقَرُّبِ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
وَأَسْتَحْضَرُوا عَمَلًا أَوْ بَنَاتِ بَنَاتِ نَاكَ دَرِئًا كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
بَارِئِ دَرِئًا أَوْ دَرِئًا مِمَّنْ رَأَى بَنَاتِ بَنَاتِ نَاكَ دَرِئًا كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
فَأَضْيَقْتُ الدَّجْرُ الْبَرْقُ لَكَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَلْعُونٌ
بِسَبِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
مَنْ ذَرْبِ الْخَيْرِ اللَّهُ رَوَاهُ الْحَجَّيْنِ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَرْبِ الْخَيْرِ اللَّهُ رَوَاهُ الْحَجَّيْنِ
كَيْفَ ذَرْبِ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ

وَالْعَقِيقَةُ مِنْ أُنْثَى الْأَوَّلِ أَرَأَيْتَ لَكَ وَهَبَ بَنَاتُكَ بِتَقَرُّبِ بَنَاتِي الْعَمِيرَةِ مِنْ الْحَجَّيْنِ وَالْأَوَّلَى
وَعَقَقَهُ أَرَأَيْتَ دَرِئًا أَوَّلَ فَلَمْ يَكُنْ خَرَفًا وَأَنْتَ أَوْ خَيْرٌ مِنْهُ بِرَبِّكَ عَسِيرٌ مَشْهُوبٌ بِسُوءِ الْإِسْمِ أَوْ بِلَا
وَفِي الثَّانِي أَرَأَيْتَ لَكَ وَهَبَ بِسُوءِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ عَمَلِهِ نَبِيَّةٌ التَّغْيِيرُ إِلَى الْعَمِيرَةِ تِلْكَ الْأَرَأَيْتَ
وَدَرِئًا فَلَمْ يَكُنْ خَرَفًا بِنَامِ مَدَائِي تَعَالَى بِدُونِ مَيْتٍ تَقَرُّبُ بِسُوءِ غَيْرِ خَدَائَانِ بِنَمِينِ خَرَفًا
بَلَا إِنْصَالٍ لِنَعْمِ الْبِكْرِ بِالْأَكْلِ وَلَهُذَا جَارَ الدَّجْرُ لِلضَّعِيفِ كَالْحَجَّيْنِ وَغَيْرِهِمْ لَوْ كَانَ الْقَصُورُ
بِكُرِّ رَأْيَيْنِ مَعَ سَبْوَ كَيْفِ مَحْرُورٍ وَرَأْيِ مِمَّنْ هَائِلٌ تَنْدَفِعُ كَرَفًا بِرَأْيِ مِمَّنْ سَرَّ كَيْفِ وَرَأْيِ مِمَّنْ تَنْتَفِعُ
فِي الْأَوَّلِ لَكَ جُودٌ لِلَّهِ وَالْمُسْعَرَةُ بِالْمَدَّجِ لِلضَّعِيفِ وَفِي الثَّانِي لَكَ جُودٌ لِلَّهِ
وَدَرِئًا مَعَ بَرَكَةِ هَيْئَتِ الْمَعَ بِمَوَازِينِ مَذْبُوحِ رَأْيِ مِمَّنْ . . .
وَلَهُذَا قَالَ الشَّيْخُ عَبْدُ اللَّهِ شَقِصُ الدِّينِ لَكَ جُودٌ إِنْ كَانَ كَرَامُ الضَّعِيفِ أَنْ يَكُنْ كَرَامُ
وَبَرَأَى مِمَّنْ كُنْفَ مَسْجِدِ عَبْدِ اللَّهِ شَقِصُ الدِّينِ كَرَامُ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
وَيَعْلَمُ عَمَلُهُ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
وَنَعْدُ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
الْحَجَّيْنِ بِلَا وَتَعْلَمُ نَبِيَّةُ الدَّارِ لَوْ أَنَّ الشَّيْخَ مَلْعُونٌ عَنْ ذَرْبِ الْحَجَّيْنِ رَوَاهُ الْبَرْقُ
نَوْ وَتَرَكُ خَرِيدِ مَرَأَةٍ جَدِّ تَقَرُّبِ بَنَاتِ مَرَأَةٍ فَزَوَّجَ دَرِئًا جَدِّ جَدِّ رَوَاهُ الْبَرْقُ
فِي الشَّيْخِ عَنِ الشَّيْخِ هَرِيٍّ وَفَسَّرَهُ الْعَلَامَةُ فِي النَّبَايَةِ كَأَنَّ الرَّدَّ أَسْتَرَادَا دَرِئًا
بَرَسْنِ أَوْ زَهْرَةٍ وَتَقَرُّبِ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
وَأَسْتَحْضَرُوا عَمَلًا أَوْ بَنَاتِ بَنَاتِ نَاكَ دَرِئًا كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
بَارِئِ دَرِئًا أَوْ دَرِئًا مِمَّنْ رَأَى بَنَاتِ بَنَاتِ نَاكَ دَرِئًا كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
فَأَضْيَقْتُ الدَّجْرُ الْبَرْقُ لَكَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَلْعُونٌ
بِسَبِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ
مَنْ ذَرْبِ الْخَيْرِ اللَّهُ رَوَاهُ الْحَجَّيْنِ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَرْبِ الْخَيْرِ اللَّهُ رَوَاهُ الْحَجَّيْنِ
كَيْفَ ذَرْبِ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ كَرَامُ الْبَرِّ

التَّحِيَّاتُ الصَّغِيرُ وَمَدَارُ كُلِّ ذَلِكَ عَلَى قَصْدِ التَّحَرُّبِ إِلَى عِزِّ اللَّهِ أَوْ تَغْيِيرِ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَهُُّدِ
 من مروج و در این مروج بهر آیه تقرب است بهی غیر مد یا تبدل کردن این مروج در
 الذَّخِيرِ مِنْ شَيْءٍ مَا لَا يَكُونُ لَكَ وَتَحْتَ ذَلِكَ فَعَلِمْنَا أَنَّهَا آيَةُ الْآيَةِ وَقَدْ ضَلَّ لَكُمُ الْحَوَالَةُ
 فوج کردن این سوال کردن آیه کرده شده و مانند آن پس نسیم که تحقیق آن یعنی آیه و قد ضل لكم الحواله
 كل ما ذكر في الآيات الأخرى كآية المائدة وخيرها وكان سبب قول هذا الآية شبيهة
 باخود کرده شده و اینها می دیگر مانند آیه سوره مائده و غیر آن در وجه سبب نزول این آیه که کردن
 التَّحِيَّاتُ كَيْفَ حَيْثُ كَانُوا يَقُولُونَ لِلْمُسْلِمِينَ يَكْفُرُونَ لَكُمْ كَلِمَاتٌ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ لَكُنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ وَوَعَاظَمْنَا
 مشرکون و دود و نفوسند و مسلمانان را بطور الزام که شما می خود را در ادعای انحراف
 اللَّهُ وَكَلَّمُوا مَا أَقْنَعُوا بِأَيْدِيهِمْ فَقَدْ رَجَعُوا مَعَكُمْ كُلُّكُمْ عَلَى مَقُولِ اللَّهِ فَاجَابَ اللَّهُ
 خدا و مجورید جانوری را که یکیش از دستهای این سخن غلبه داده شده که خدا پس جواب داد خدا
 عَنْ ذَلِكَ بَرَأَ الْمُبْتَدِئُ لَكُمْ كَلِمَاتٌ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلِذَلِكَ حُجِرْتُمْ وَلَكِنَّ الْوَفْقَةَ وَالْحَقِيقَةَ
 ازین الزام این طور که حقین مراد ذکر نشده است باید می که نزد این مروج که در هر مروج موقوفه
 وَلِلْمُبْتَدِئَةِ ثُمَّ يُقَالُ عَلَى الْوَجْهِ الْمَاذُونِ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى حُجِرْتُمْ وَمَا قُلْنَا لَهُ بَلَاءُكُمْ
 و سر و پیکشته شد به طریق که بر او می داده شده و این از جانبی می که این مروج که در هر مروج موقوفه
 إِنَّمَا صَارَ حَلَاكُكُمْ لَكُنْ قُلْنَا وَتَعَالَى اللَّهُ تَعَالَى وَبَلَاءُ الْوَجْهِ الشَّرِّعِ حَيْثُ حُجِرْتُمْ
 برین مبت که در به حال که یکیش از دستهای این سخن غلبه داده شده که خدا پس جواب داد خدا
 اللَّهُ السَّفِيحُ مَعَ ذِكْرِ اسْمِ اللَّهِ فَحُلِّلْ هَذَا وَتَحْتَ ذَلِكَ عَنِ التَّحَرُّبِ إِلَى عِزِّ اللَّهِ وَامَّا
 حقین منقوت باید کردن نام از این حال کردن پس و نام کردن آن و تفرقه از این مروج که در هر مروج موقوفه
 حَدِيثُ الْقَبِيلِ فَعَالِيَهُ وَتَحْتَ ذَلِكَ كَلِمَاتٌ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ كَلِمَاتٌ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ بَلَاءُكُمْ
 تفرقه کنس بر من الله بیت و بی تحقیقین هم که گفته شده است و راست که باشد نفس از دستهای
 بَلَاءُكُمْ فِي غَيْرِنَا أَوْ مَا نَتَّحَقُّ أَنَّهَا أَدْخَلْنَا مَوْتِ عَدْلًا لَكُنَّا بِأَيْدِي اللَّهِ تَعَالَى
 از دستهای سواي یا برادر که سینه خود برین مروج که در هر مروج موقوفه

سجده

وَمَا قُلْنَا لَهُ بَلَاءُكُمْ

اللَّهُ هَلْ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَأَمَّا مَا وَفَّقَنِي الْبَيْعُ لَوْنِي وَخَفَّيْتُ مِنَ النَّفَاسِ أَهْلًا قَالُوا
 بدیدی . علیه الرحمه و آنچه مرا وفق داد و تقصیر من را در جبر و ای از نفس من را خفای
 و ما اهل بیوتی خدا را ای ما رفیع القوت عند تجوید الصلوات منی علی الجری عاده
 و چه شمر و چه در وی باقی بر ای چه بلند کرد خداوند تو را و یک بجز در ای بت بنیادت برآوردن عاده
 الشکر کین فی ذلک الزمان و لهذا لم یقر فی النفاذ القلیه بین ما ذکرنا ثم
 شکران در آن وقت و بر اسم بین فرق کردند و تا سیرت بهیم بیان آنچه ذکر کرد و در زمان
 الله علیه و بین ما عهد بدیجیه الشکر الی علی الله تعالی لان مشرکین ذلک
 مدار وی و میان آنچه عهد کرده بود و بچین نسبت به وی غیر از ای تعالی چه حق من است کین آن
 الزمان کانوا یخلصون فی الکفر کانوا اذ ائمه و الشکر بدیجیه فی عینه الی علی الله
 زمان بودند حاضر تن در کینه بودند و فیکه اوده بیکه فقریدانم کردن بنو کینه بیکه
 ذکر و اعلیها عند الذکر ذلک القدر بخلاف مشرکین المسلمین و اقصی طایفه من الکفر
 و بیکه کردند را آن نزد و بیکه آن غیبه را بخلاف مسلمانان مشرک پس از ایشان نیز کینه برآورد
 و الا لایلام و یقعون الشکر بالذکر الی غیر الله تعالی و بیکه و ان اسم الله علیها
 و اسلام اوده بیکه فقریدانم مدارح موسی جبر و ای تعالی و ذکر بیکه نام مدارح و ان
 وقت الذکر و الا لایلام و یقعون الشکر بالذکر الی غیر الله تعالی و بیکه و ان اسم الله علیها
 وقت و بیکه اول کفر است عادت و دوم کفر است که درین صورت اسلام است پس بنده مسلمان
 یستفیدون ان لا یطرون الذکر الا هذا سواء کان لله او لغير الله تعالی و قد یجری به
 که عادت عید از ما کین طریقی که این برابر است که این برای مدارح موسی جبر و ای تعالی و ذکر بیکه نام مدارح و ان
 لهذا العاده فی زماننا ايضا فانهم یخبرون ان فلانا بذکر بقره لاجل السید
 این عادت در زمان ما بر پس چنین است ان شمر و بیکه که بیکه در آن کینه کار را برآورد
 احسن کثیر منک سواء ذکر و اسم الله علیها عند امیر السیاده و اما ما وقع
 احسن کثیر منک سواء ذکر و اسم الله علیها عند امیر السیاده و اما ما وقع

ع
 این است که
 در این وقت

خبر از آن که خبر برساند و نیز قضای حاجت از غیر خدا خواستن و اوزار مالک نفع و ضرر
 خود و عفت و گردن شرک علی ست ایضا و با اسد قیاسی قرآنی العباد لله عباد
 التائین ربین من یجحدون الخیر از آنکه شرک کفر الذاریه و قلنا ان الذاریه الخبیثه
 متار بن دین بن حبیب در بحر الرافق شرح کرد و ما فی ذلک من مدح و ذکر و بزم کبریه و کبریه و کبریه
 یحیی بن کاندل در معصیه الله و قال التبیح فاسم فی شرح الذاریه الذاریه الذاریه الذاریه
 رازی حدیث ثبت در ذریه فانی در کتب شیخ فاسم در شرح و در راجحه مذکور است که در علم
 علی ما هو متساو که کان یکر الانا عاذا او نهض او کجا حجه ضروریه قیاسی و قد
 ما را چندی دیده و نه است اما از آنکه باشد انسان غایب یا مریض یا مراد و حاجتی باشد و در پیش آید که
 بعضی الضحاک یجعل منزه محل را سید و یقول یا سید فلان ان رد حاجتی او عوفی
 بعضی صغار پس بیکر و نه چیده و خبر را سر خود و بیکر و ای سر و در فلان اگر در کرد و نه فایده من چو نه
 غیر فنی او قضیت حاجتی فلان من الذاریه کذا او من العبدیه کذا او من الطعمام
 بیار من ادا کرد و شود مطلب من پس نه است از راز اینقدر یا از سبب اینقدر یا از طعمام
 کذا او من المال کذا او من السمیع کذا او من الریت کذا اهذا الذاریه باطل بل لا یخیر
 اینقدر یا از سبب اینقدر یا از سمیع اینقدر یا از ریت اینقدر پس این مذابطلست و لا ینق
 رجوع منها الله و لا یرجع الخیر و لا یرجع الخیر و لا یرجع الخیر و لا یرجع الخیر و لا یرجع الخیر
 چند و بعضی از بابا که چنین است یا نه در سبب و نه در حاجت و نه در حاجت و نه در حاجت
 و منها ان الذاریه ذریه منیه و لکیت کذا و منها ان الذاریه ذریه منیه و لکیت کذا
 بعضی از بابا که کسی مذکور و نه در کتب مذکور و نه در کتب مذکور و نه در کتب مذکور
 فی الامور دون الله و لا یحقاد ذلک کفر الله ان قال با الله انی نذرت
 در کارانه خدا می شاید و نه در کتب مذکور و نه در کتب مذکور و نه در کتب مذکور
 لک ان سفیت بر رضی او در کتب غایبی او قضیت حاجتی ان اطعم الفقراء
 یا نه ای که است بی بار را یا از قوی غایب را و کنی مطلب را که بجز نامعت جان را

این حدیث است که در بیان کفار و بوفت خشت لازم خواهد شد چهارم آنکه مذکور عبادت متصور
 باشد پس فخر بر من و کتب است صحیح نیست چنانکه مذکور ملک غیر باشد پس فخر حقان بن غیر صحیح
 نیست ششم آنکه مذکور زیاده از ملک بی نباشد پس اگر بزرگتر از حق نیز در قیاس کرده و از ملک
 مذکور نیست پس بقدری صبر و پیر لازم خواهد شد ششم آنکه مذکور تحمل اکنون باشد پس اگر در صوم
 به هم که بیشتر بود صحیح نیست و در قیاس مذکور است فخر بصدق چنانچه صحیح نیست و اما اینکه نیست انما
 پسین خواهد بود و اما بعد از علم جو است چه با هم و در اقبال با اهل بغیر بعد از حرام است جانور
 که از او بر آورده شد باین جانور بر بی غیر خشت از راجع اهل و در اینست یعنی آواز بر دهن است
 که در این حدیث اللغات والقائمون فی التفسیر الکبیر و ما اهل به بغیر الله قال الا فی معنی
 چنین است و در محل لغات و قافون و در تفسیر کبر است و آنچه شمر داده و در حدیثی غیر خدا کتب است
 اصله رفع الصوت کمال را رفع صوت به معنی اهل فخر این حدیث معنی الا اهل فی اللغة و قول الحرام
 پسین مذکور آن آواز است پس مذکور آواز و در این حدیث است یعنی اهل و تفسیر است که گفته اند برای حرام
 معنی اهل رفع الصوت بالکلیه یقال اهل فلان کلمه او غیره آنی احرام بها و ذلک لانه
 اهل نیست مذکور آن آواز است پس یکیش فخر اهل کردن حج و عمره معنی احرام است برای آن برنجی که
 یرفع الصوت عند الحرام و الذاکر معنی لکات العرب کافوا لیسعون الا و ان عند
 مذکور اهل و از آن یک حرام و رفع کنند و اهل است چنانچه عرب بودند که میکردند نام بان نزدیک
 الذبح و رفعوا اصواتهم ففقد کبرها و منه استعمل القیدی معنی قوله و ما اهل به بغیر
 فخر کردن و بنی یکدیگر و از آن معنی بنی که در آن آواز کرد و کبر برای دل و کبر و از آن معنی فخر
 الله عز وجل ما ذکرهم الا صوام و هو قول جاهد و العکاک و قاده و قال الربیع عن
 یعنی جانور که فخر کرده برای بنان و این قول مجاهد است و مناک و قاده و گفت ربیع از
 ابن زباین زید یعنی ما ذکر علیک غیر اسم الله و هذا القول اول لانه است مطایفه
 این ابن زباین معنی جانور که ذکر کرده است پس برای نام جانور اول بیست و پنجمی است بابت برافتن است
 بالقرآن قال العلماء لو ان میسل اخذ رجلاً و قید له فی القبر و قال الله عز وجل
 بعد از آن گفته علماء اگر چنین مسلمان را در سجده و از او در سجده و از او در سجده

حدیث است که در بیان کفار و بوفت خشت لازم خواهد شد چهارم آنکه مذکور عبادت متصور
 باشد پس فخر بر من و کتب است صحیح نیست چنانکه مذکور ملک غیر باشد پس فخر حقان بن غیر صحیح
 نیست ششم آنکه مذکور زیاده از ملک بی نباشد پس اگر بزرگتر از حق نیز در قیاس کرده و از ملک
 مذکور نیست پس بقدری صبر و پیر لازم خواهد شد ششم آنکه مذکور تحمل اکنون باشد پس اگر در صوم
 به هم که بیشتر بود صحیح نیست و در قیاس مذکور است فخر بصدق چنانچه صحیح نیست و اما اینکه نیست انما
 پسین خواهد بود و اما بعد از علم جو است چه با هم و در اقبال با اهل بغیر بعد از حرام است جانور
 که از او بر آورده شد باین جانور بر بی غیر خشت از راجع اهل و در اینست یعنی آواز بر دهن است
 که در این حدیث اللغات والقائمون فی التفسیر الکبیر و ما اهل به بغیر الله قال الا فی معنی
 چنین است و در محل لغات و قافون و در تفسیر کبر است و آنچه شمر داده و در حدیثی غیر خدا کتب است
 اصله رفع الصوت کمال را رفع صوت به معنی اهل فخر این حدیث معنی الا اهل فی اللغة و قول الحرام
 پسین مذکور آن آواز است پس مذکور آواز و در این حدیث است یعنی اهل و تفسیر است که گفته اند برای حرام
 معنی اهل رفع الصوت بالکلیه یقال اهل فلان کلمه او غیره آنی احرام بها و ذلک لانه
 اهل نیست مذکور آن آواز است پس یکیش فخر اهل کردن حج و عمره معنی احرام است برای آن برنجی که
 یرفع الصوت عند الحرام و الذاکر معنی لکات العرب کافوا لیسعون الا و ان عند
 مذکور اهل و از آن یک حرام و رفع کنند و اهل است چنانچه عرب بودند که میکردند نام بان نزدیک
 الذبح و رفعوا اصواتهم ففقد کبرها و منه استعمل القیدی معنی قوله و ما اهل به بغیر
 فخر کردن و بنی یکدیگر و از آن معنی بنی که در آن آواز کرد و کبر برای دل و کبر و از آن معنی فخر
 الله عز وجل ما ذکرهم الا صوام و هو قول جاهد و العکاک و قاده و قال الربیع عن
 یعنی جانور که فخر کرده برای بنان و این قول مجاهد است و مناک و قاده و گفت ربیع از
 ابن زباین زید یعنی ما ذکر علیک غیر اسم الله و هذا القول اول لانه است مطایفه
 این ابن زباین معنی جانور که ذکر کرده است پس برای نام جانور اول بیست و پنجمی است بابت برافتن است
 بالقرآن قال العلماء لو ان میسل اخذ رجلاً و قید له فی القبر و قال الله عز وجل

[illegible]

و اگر امی یا محصل غرضی از غرض دینی یا دنیوی این غرض منساجی باشد یا حرام مثل خوردن کاسه
 یا منبیه و ریختن جانور هر که حرام نیست و کاسی فعلی که مقصود اصلی میباشد مثل کاردی و از پیش
 منظور است شخصی از فنج حیوان میسربرد برای دور کردن خوف پیش او جانور فنج کند یا امنین طریق
 و هیچ شخصی را مقصود بود باجماع این غرض منساجی نیست زیرا که اشتباه اصل حرمت در آن صورتها
 نمی شود جای اشتباه درین دیار و درین صورتهاست که برای مردگان میکنند پس باید دانست که اگر
 مقصود در ریختن گوشت بیونچا چیز در فنج و سوزن است که جانور برای گوشت فنج میکنند و طعام آن فنج
 بخورند و ثواب فنج است میسراند و ریختن حیوان مذبح حلال است زیرا که شهید در آن نیست و اگر در
 سقر کنند پس فخر هم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال است یا نه آنکه مثلا اگر شخصی فخر کند که اگر
 فلان حاجت من بر آید بقدر نیاز حضرت سید احمد کبیر کنم و این قدر نیاز ایشان درم را بجز انهم اگر چه
 درین نزد کشکوست لکن طعام حلال است همچنین است حکم گوشت مثلا اگر شخصی بگوید که در گوشت
 مذ حضرت سید احمد کبیر بعد بر آمدن حاجت خود خواهم خورایم گوشت حلال است و اگر بگوید گوشت
 کا و خواهم خورد انبیه نیز درست است و اگر بهین قصد کا و از فنج کند نیز درست است که مقصودش گوشت
 است و این همچنین اگر کا و نذره بنام سید محمد کبیر کشی بر بطوریکه نقد میدهند نیز درست است گوشت او حلال
 غرض از کا و مالیت است و اگر مقصود فنج برای میت بود پس ایصال فواج فنج باشد یا تقرب فنج
 بسوی میت بود و همین صورت متنازع فیهاست و صورتش تبیین اگر فنج مدست و ایصال
 فواج ایست حلال است و اگر فنج لیت است و برای تقرب بسوی میت است حرام است و بعضی
 تقرب نزدیک شدن است لکن در عقیم نزدیکی جنسی مراد نیست چرا که نزدیکی حسی با اوج حاصل نمی
 پس تقرب نیست که خوشنود کردن و تدلل و خصام اعتقاد خود و ایشان منظور دارد و چنانچه در
 جابلان فواج است که هر کس زیارت مرقد سید سالار رفته و زیارت کرده و رتبه ای کمتر از آن
 است که مرغی بر نیاز انسان فنج کرد و اگر غرض مراد از نزدیکی آن محبت است که در محافه و به چالپوسی و
 مانند آن زن بگیرند پس کلام آنکه چنانکه تقرب با فنج بغیر خدا منظور باشد و علامت
 آن نصب زنده و بعد از آن مالک بگوید که من فخر فلانی کردم این شکرست و مذبح آن حرام

هم اگر برگشت و انصاف آن گوشت ملال است بپاشش آنکه مثلا اگر شخصی ترکت کند که روان نماند
 برآید اینقدر نیاز حضرت سید احمد که بگویم و اقتدر طعام نیاز ایشان مردوم را بخورانم اگر چه بدن در کفایت
 لیکن طعام ملال است و همچنین است حکم گوشت مثلا اگر شخصی گوید که دو تن گوشت نذر حضرت سید احمد
 بعد از امان حاجت خود خواهم خورایند گوشت ملال است و اگر گوید که گوشت کا دعوا هم خورایم نیز درست
 است و اگر همین قصد کا و را نذر کند نیز درست است چه اگر مقصودش گوشت است و پس همچنین اگر کا و نذر نماید
 سید احمد که بگویم این بهر بطور که تقدیر بند نیز درست است گوشت آن ملال است عرض از کا و مالیت است که
 مقصود و فوج برای است بود پس ایصال فوج با ش با القرب و فوج بسوی است بود و پس نیز درست
 متنازع میباشد در شنبه بدین مقام بهار است اول آنکه مقصود نذر و نیاز کردن گوشت با ش و نذر غیر الله طعام
 مسبوحت چنانچه در قاضی عالمگیری آخر کتاب الصوم و در مختار مرقوم است که نذر ای صلوات و اولیای
 حرام است مگر کسان باید که آختم شود و چرا که ترک امر حرام کرده و ذوقان لازم نباشد زیرا که مال
 و حقیقت آن نیست که ذات باری تعالی مستغنی است هیچ چیز متفق و متضرر نیست بخلاف مخلوقات که شش
 و متضرر میشوند که احتیاج و نقص را ایشان مختلف و متفاوت میباشد مثلا اگر طلسم یا پادشاه منی اقتدار صاحب
 تر از آن میباشد و بدین نسبت متفق بان خواهد شد و اگر محتاجی که سینه که پیشی از دست و از دوا با نذر است
 طلسم یا بدوی هم متفق بان خواهد شد لکن فرقی که در میان نذر و احتیاج نیست مستغنی از زبان است
 پس دادن برای خدا از قبیل دادن به بندگان نیست بلکه دادن برای خدای تعالی اینست که نظم
 خود شود و منی مقصود باشد و چون کلا و نمائی است نظم خود کند و در دل آن احتیاجات پس چنانچه شخصی را بگوید
 احتیاج خواهم داد یا پسید حاجت نسبت بدو می شود اما اشکال که می شود و پیش که محتاج نباشد بلکه عینی
 ناکت که اگر نباشد و نادر احتیاج باشد نادر احتیاج است ایشان نظر سیاحت یا توکل است نذر را می توان
 است و صرف آن سبب و توکل است اگر همین طور نذر برای او بگوید که شکان قدس الله سره هم کند و نذر
 اینقدر فرق است که سبب انتقال از عالم دنیا به عالم برزخ متفق بقدر زمین طعام نمی تواند شد بلکه نذر
 صرف آن الله تعالی با روح مطهر ایشان میرساند پس احوال ایشان در حالت حیات و بعد از حیات است
 است همین قدر فرق است که آنچه ایشان میرساند بدل میباشد و مثالش آنکه ترک با دوست شخصی که

در حدیث است
 در حدیث است

که در محاسن و عقود انجمن مستحق است. و او را در ستادان بعدی توفیق ظهور است و این دعاست
 شمس اراکون بر که به پیدایش اتری می رسد و آنچه از اخبار است خود هم رسیده و همین است حال نام
 در بار و رویه و غلات و در کوشش و در و در و میرا این طریق تصحیح است و در طبقه قیاس است که در
 ماریات قظیم ایشان مسدود و این حسی در نماز ظاهر می شود و در و در و هم ظاهر است و در عبادات الهیه
 و در توحش و در انشده می رسد که در کت فعل پس وقت برای حضرت امام حسین علی انده قتالی عمده می
 و از کرسی شده ام که این در کت را می حضرت ایشان مقرر است و انشده که که اگر کت را می حضرت ایشان
 میرساند عبادت و اگر کار را می حضرت ایشان بخواند عبادت نماز صرف برای عبادت میبکشد و اول
 و مل است آن شخص که معلوم می شود که متصرف از من می خواند است و مل نمی خواند چرا که است بر
 بیشتر است و در کت صرف برای مداح و امیر این انفسار در من می گذرد و در حکایت و بگو ما و افعال را
 احسن اعتقاد پیدا شد و حال عوام و مل را است که آنها در بطریق فحید در دل می گویند و این در توحش است
 و این است اگر در حاله عالی و العزم به حال به راه و طعام و از بخت به بار حضرت عرش ال اعظم در من می
 قتال کرده اند و در کسی پرسد که چگونه در طعام خود رسیده و خواب چرا که است که و الا بکست که است
 می می آید تا بیای می خود را هم و در که در می می که جای راجع است و بگو که گفتگو در من است که در
 او با دو طریق است خشن و بیخ و اطرب قیج و دعت با و دامل باز سید است باقی با و که اگر در بطریق
 خشن و مل باشد اما در مان لحظه هر که بد مل در این است یا نه بطر این که این لفظ و شرح سحر می می
 است که محقق جداست تا به که نشانه از مصومات شرعیه در این باشد و از نامی آن ترک اولی است اما
 حرام متباین است و خصمه سلطان آن که حامی آنست و آنست که نشانه است و در که آن سلطان و در که
 حرب و عبادت نمود و بعد و در شدن و اگر در العاقله بیشتر که که است متعالی حرام ابتدا را است و اگر
 پیدا کرده گفته آید باکی است و برای امتیاز این هر دو طریق پیش می گویند می می آداب این در در
 یا دناهی و در میان در خود و او را آداب و در اید و با تعلیم کرد و معلوم عکس غیر او را تعلیم کرد و در
 آن ساخت که حضور با و نشاء و در و در تقریری ساخته کرده و او را بصورت رسیده و اگر و چنان است که
 که محقق پادشاه است امیر را دران در ما ماضی و در پیش امیر و طرف می بجای آورد و پادشاه را

من الکماحان قبل وكتب الله سبحانه وتعالى و قد ذكر باسم الله و قد عي
 از و نما بین وقت پنج بصر نام خدا و حال آنکه البته کرده و تمام خداوند
 یا سید حیات الرحمن و قد شرع علیه حرمه آنکه تعارضه ای نداشت بحرفی الهندی و تفسیر
 نام خداوند پنج و تفسیر کرد روی حرمت چهار باران که در کج کرده و منوره در منور یعنی
 المذ و و الی یار است مثل بیاز الشیخ عبد القادر الجیلانی رضى الله عنه
 دریا و بیاز ما من یأیستج منه العباد مکیان رضى الله عنه
 و غیره و یسئل فی هذا الحکم بقوله تعالى و ما اهل لعن الله من اذ لم یحکم
 و غیر این و درین یکجود بر حکم نقول وی تعالی و آنچه تشر و داده تشرای غیر خداوی بر طایفه
 النکاسین فانهم حصروا حقنا فی غایبهم فی حیدر الاية بان الما ذیة الاذلال
 کرده و تعالی را پس متین از شان تسبیح گفته اند و تفسیر ای خود درین آیت با یکجه متعین را و وی باطل
 حیات الله غیر قال صاحب التفسیر الرحمن المعرف بالتفسیر المعنی و حیدر
 وقت پنج کردن گفت صاحب تفسیر زمامه مشهور به تفسیر مسنی و این است
 عباد الله و ما اهل لعن الله به فانه ان ذکر اسم الله فقد عارض فی
 عبارت ای و آنچه تشر و داده برای غیر خداوی پس تعین اگر کرده تشرای غیر نام خدا پس تشرای
 المظهر المحض مع تحاسنیه المکون و ان لم یکن کما نقول لیک فی تحسین و آیت
 مظهر حسن را با و بر و تماشای بسبب برگ و اگر ذکر کرده شده نام خدا پس تشرای کرده شده در نماز
 قال فیة و هذا عباد الله فی الجوز الثامن و لا تأکلوا شئاً مما اکندکم
 گفت و تفسیر ای و این است عبارت بی در سیار و هشتم و تفسیر جبری را از آنچه یاد کرده اند
 اسم الله علیه عند ذکره تحقیقا و لا تقدیرا کالمؤمنین المتعین بذکره
 نام خدا بر وی مرد و حسن تحقیقا و تقدیرا نامده مسلمان تصدیق تبرک کردن نام خدا
 بقیام ایمان و تقاضا ذکر علی آنکه ذکر بر تقلید فهو اول من التائس الذی
 تحت قائم شدن بیای و مقام نگذاشته اند و آنکه متعین مومن را گفته است از اول و این برین جز است

عباد الله من اهل لعن الله
 عباد الله من اهل لعن الله
 عباد الله من اهل لعن الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]

پس اگر در این موعود هم برکت و مدد رسانان یکتا بودم که صیغه نرسیده باشد از آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را

در بر این مجلس بود غزل و مصرع مخالف برای آنچیز فرمودند و در آن روز هم که در آن روزی که در این مجلس
مستطوره میفرمودند و الطبعی هذا الصلح لا یزال

[illegible]

الَّذِي يَقُولُ قَوْلَهُ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَخَرَوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
 فَمِنْ قَوْلِهِمْ وَنَسُوا حَظًّا مِنْ آيَاتِهِ الَّتِي هُوَ يَلْعَنُ الْفَاسِقِينَ
 قَالَ الْمَوْلَى زَادَتْ قِيُومُهُمْ وَشَاعَتْ عُلُومُهُمْ بَلْ عَلِمَاءُ بَارِعِينَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَأَوْحَدٌ
 پس بر روی زاده شود و فیضی او شان و مشهور شود و علمای او شان بلکه علمای مازحم اند قدیم و نو
 یستند و زید علیا که بظهور و مطالعة الکتاب **قوله** اذ لم يطالع التقاسیر اشیء بلفظ
 سندی کینه این چنانکه ظاهر شود بطالع کتب است و توشش چه مطالعه کرده است تفسیر را تمام شد بقیش
اقول هذا التثنية تعيد عن مثلكم على مثل من شئتم عليه ان يطالع العنة
 کوم این طعن دورست از مانند شما بر مانند کسی طعن کردید بر روی بنابر... که مطالعه او
 فی التقاسیر و سایر الفنون البدیة و غیرها مستغنی عن الیقان **قوله** فلا هم مصرحون
 در تفسیرها و بهر قبایلی مذکور و غیر آن بل نیاز است از بیان کردن و توشش پس تفسیر او شان
 فی تقاسیر هجر و هذه الآية بان المراد به الايه هلال حين الذبح اشیء بلفظ
 در تفسیرهای خود درین آیت باینکه مقصود نبوی شمرده و ادوات وقت ذبح کردن تمام بقیش فرمود
المولى زادت قیومهم و شاعت علومهم ليس التثنية تكرار عندهم من التثنية بل
 موسی زاده شود و فیضی او شان و مشهور شود و علمای او شان نیست قید و ادوات و از تر و غمران از لفظ عند
 بل مراد فهم هذا اللفظ تبين للنور و حرم العادة كما هو مصرح في التقاسیر بشهادة
 بلکه مراد او شان این لفظ تبیان کردن محل است و خبری شدن عادت است چنانکه وی تصریح کرده است و بهر تفسیر که آید
 البقرة والاصول و التقاسیر و الزماني والحدادي والتهادي والبيضاوي وغيرهم
 تفسیر اصول و تفسیر ما مانند تفسیر حافی و تفسیر حدادی و تفسیر زایدی و بیضاوی و غیر اینها
 من الكتب التي ينبغي ان لا يفتقر الى التخصيص كما سيفصل في التخصيص **قوله** قال صريح التفسير
 از کتابهای علم دین چنانکه تفصیل کرده و نواهد پس خاص کردن زبونی حضرت توشش گفت صاحب تفسیر عباسی
 لعن في التفسير المعنى و هذه عبارة و ما اهل لعن الله فيه فانه ان ذكر مع اسم الله
 شمرست تفسیر است و این است عبارت توشش و جانوریکه شمرده و داده شده برای فریاد برای پس توشش آن را ذکر شده است

من
 فی قوله
 لیس

تفسیر
 و این
 و این

عمر و حل و اصل الاله لال رفعم الصلوات اي رفعم الصلوات للصوم وذلل قولك هل
فان ركعتين اصل الاله لال رفعم الصلوات اي رفعم الصلوات للصوم وذلل قولك هل
لما هلت باسم اللات والعزى اي في هذا التفسير ان ذكر تحت قوله تعالى وما
تأبى لهما من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا
كل من يذبح الله اي في هذا التفسير ان ذكر تحت قوله تعالى وما
تأبى لهما من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا
سورة واده شد برای غیر خدا ای که در مذکر بیان بطور تفسیر بالا حسن رای آگاه کردن باینکه حق تعالی از اهل
والعزى من اعتبار المال والعاقبة الذم دون غيره و عاليا ولكن تفسير لفظ الاله لال
وغير من اهل با اعتبار انجام و آخره و استمال شرح و صرف آن مذکور است و از است
و در حدیث و معناه باعتبار وضع اللفظ و استعمال الشرح و العرف هو رفعم الصلوات
و ترجمه او معنای او بجهت بار و وضع لغت و استعمال شرح و صرف آن مذکور است و از است
و طلقا كما فاذا ذبحه قوله اي في هذا التفسير ان ذكر تحت قوله تعالى وما
تأبى لهما من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا
مطلقا چنانکه فاده و از قولش ای باینکه در مذکر برای تاج پیش از اهل را پیش از
عنده و لهذا الذم ذکر و تفسیر هذه الآية قد عند ذبحه و حل طبق هذا
تو که پیش از برای همین ذکر کرد در تفسیر این آیه قید عند ذبحه را و بر مطلق این
و ذکر فی تفسیر سورة المائدة و ما اهل لغير الله و این ای رفعم الصلوات لغير الله و هو
و ذکر در تفسیر سورة مائدة و ما اهل لغير الله و این ای رفعم الصلوات لغير الله و هو
فوقه باسم اللات والعزى عند ذبحه اي في هذا التفسير ان ذكر تحت قوله تعالى وما
تأبى لهما من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا اي من ان يذبحا
قول و نشان نام لات و عزى که در بخش نام مذکور و در تفسیر لفظ ما اهل لغير الله برای مذکور
الصلوات لغير الله الى هنا تفسیر در ذبحه و هذه العبارة و هو في تفسیر باسم اللات
و از پس برای غیر انا اینجا نام شد تفسیری باز و از ذکر این عبارت را و از قول و نشان نام لات
والعزى عند ذبحه یا لغير الله و از استعاره الحری عادية اهل الکاهنیه یا اهل
و غیره نزد بخش بر بیان کردن محل نزول و آگاه کردن بر کجای شدن عادی باین جهت پس غیر که

و در تفسیر عادات
تفسیر در کتب

و در تفسیر عادات
تفسیر در کتب

و در تفسیر عادات
تفسیر در کتب

لَا تَحْنُ بِأَسْمِ الْإِثْمِ الْعَرِيِّ وَلَا يُرْجَعُونَ أَصْلَهُمْ لِقِيَتِ اللَّهِ الْإِثْمُ وَهَذَا

در تمام بلاد و بلاد منگود آذربای و در لرهای عرب و اندر دکنس و این

ذِكْرًا ذَهَبًا عَالِيًا وَذِكْرًا فِي سُورَةِ الْأَنْفَاقِ وَأَوْفِقُوا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ

انعام یا حرام کہ تہرہ دادہ سترائی حرم خدا

مَصُونَةٌ لِكُلِّ صِفَةٍ لِعِيسَى اَنَّى زَعَمَ الصُّرُثُ عَلَى دُعَايِهِ بِاسْمِ عَمْرِائِ اللَّهِ وَسَيِّدِ الْفَيْسِفَةِ

مستور به اعتبار اعلیٰ معصیت را کشف این عمل کرده و در آن روز محشر سام میر جردا و امیر هندو افسوس

فَقَالَ لِي يَا ابْنَ الْفَسْقِ اِنَّ مَذَكْرَ لَفْظَةِ دُخَانٍ هِيَ مَا فِي ذَلِكَ التَّفْسِيرِ يَا ابْنَ الْمَوَدِّ

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

يُجْزِي عَادِيهِمْ وَأَشَاهِدُ هَذَا الْأَمْرَ طَلَاً وَمَعْقُوداً وَشَرْعاً وَعَرَفاً وَدُونَ هَذَا الْقَطِ

عاری شدن عادت و تها و گواهی الحاق لغت و شرح و ف و در کردن اس لغت است

في موضع ذي النورين العاشر من آية ولتشرقوا أصولاً حقيقة فإيمان العبد لا يكون

«ایک موضوع۔ موضوع دیگر اور تعبیر، ان کے محقق انسانیت کے دو پہ در اصول و مہمات کے محققین کے لیے ہیں»

على طريقة المفقود الحائرين المطلق مخبري على الخلاف والمفيد على

مقدم مخالف چه تحقیق مطلق جایی میسر در خلاف خود و بعد مرعوس در مرعوسان

أحد ما لا يخرجنا من الدنيا ولا يورثنا في الآخرة، عليه أحكام كثيرة من أحكامها قيامه بحسن

از آن پس در هر ایام و در هر حال که میسر شود در هر روز یک بار از این دعا بخواند.

وغيرهم ههنا في تفسيرها عدي في التوضيح المذكور في التفسير

وہ کہتا ہے کہ یہ سب کچھ میری طرف سے ہے۔

تفسیر: وما اهل بیت لعنہ اللہ ائی و ما کثیر لعنہ اللہ و رفیع الصبیحہ یہاں شیعی ائمہ

مهره و آنچه سوره داده سند ملک برای میرزا علی بیگ که محکوم است بر او عفو شده و او را در این زندان

[illegible]

امان برای سید و اسرار اهل ایمانی که در این کتاب است تمام شد

وَسُبُّهُ بَيْنَ قَوْمٍ إِلَى غَيْرِهِ أَيْ فِي فِتَاوَى قَائِمِي خِصَانٍ فِي بَابِ يَكُونُ كُفْرًا
 از آن بگویند که می شود کفر غیر از او تمام شد و در فتاوی قاسم خان است در باب پنجم باشد کفر
 بجل ذنبهم لوجهه الا لسان في وقت الخلعة والتمكان في الخوارات وما أشبه ذلك قال
 مردی فرج کرد برای وجابت انسان در وقت خلعت و دعوت و ایمانی و آنچه است باشد اورا گفت
 الشيخ الامام ابو بكر محمد بن الفضل رحمه الله تعالى هذا كفر والمد بوجه ميتة لا يؤا
 شيخ امام ابو بكر محمد بن الفضل رحمه الله تعالى من كفرت وجاوزت نبيج مروايت خروجه
 وقال الشيخ الامام اسحق بن ابراهيم رحمه الله اذا ذبح البقر او الماعز في الخوارات
 وگفت شيخ امام اسماعيل زاهد رحمه الله - ونيكوزج كردگار يا شتر را در دعوتها
 او الغر وابت قال جماعة من العلماء يكون كفرا شي وفي الفتاوى الصالحية
 يا جهاد! گفت جماعته از عالمان می باشد کفر تمام شد و در فتاوی عالمگیری است
 من كتاب التباينة وفي السبل ذبح عند ضرب الصفر لعظم الكاهن اكلها ولذا عند ذبح
 از کتاب ذباج و در مسکن است فرج کرد تر دیدن همان برای تقطیع او حلال نشود و خوردنش بجهان نزد
 الاصيل وغيره ولعظم الكاهن واما اذا ذبح عند عتبة الضيف لجل الضيف فانه لا بأس به
 ابرار فرج برای تقطیع دی و اما و نیکوزج کرد تر و غلب شدن بجهان بجهت همان پس بجهت نیست بآن
 لكان في الجوهرة النيرة لشي وفي فصول الجهاد في باب يكون كفرا من ذبح
 بجهان است در جوهرة نيرة تمام شد و در فصول عادی است در باب آنچه می باشد کفر بگویند که
 على الشبان شيئا وقت فدا و غير واحد خواره كفن الدائم والمد بوجه ميتة لكان في
 برای تقطیع انسان چیزی را وقت آمدنش و گرفت دعوت را کافر شود و ذبح کننده و جاوزت نبيج مروايت خروجه
 الذخيرة وذكر فيها ايضا وقال الامام اسحق بن ابراهيم رحمه الله اذا ذبح الرجل الماعز او البقر
 ذخيره و ذکر کرده شد و فصول عادی نیز گفت امام اسماعيل زاهد و نیکوزج کرد مرد شتر را یا گاوارا
 في الخوارات لجل الذي يقدم من الحج او الغر وقال الامام ابو عبد الله الحلي رحمه الله الحلي رحمه الله
 در دعوتها برایش تقطیع نهی که می آید از حج یا جهاد گفت امام ابو عبدالله جوافری دشنج

و اما انما هو
 ذبح الكاهن
 و يكون كفرا
 تمام شد

و اما انما هو
 ذبح الكاهن
 و يكون كفرا
 تمام شد

[illegible]

[illegible]

ظاهر جدا و گفته اند عی ان المراد هو الاهل عند الذبح و هذا غیر ما گویند فی بیان خود متعلق
ظاهرست فیما پس بختی ارد غوی کر و که التمداد اهل است بر یک دوج و این نیست مذکور در آن بجا و اهل است
عن هذا التقید فهو دلیل لما توجه علیه و یؤید هذا الاطلاق ما فی الکشاف و ما اهل
ازین فید پس آن دلیل است برای ما و الزام است بر و که تا سید سید بن اطلاق را از انچه در تفسیر کشاف است و اهل به
لغیر الله ای رفعه و القیوم للقیوم و ذلك قول اهل الجاهلیة و یمن اللات و العزی ای
غیر الله یعنی بلند کرده شود و گویند از برای است و آن قول اهل بنیامیت است بنام لات و عزی ای
و ما فی انوار النیران فی تفسیر سورة المائدة و اهل لغیر الله برای ر فم القیوم لغیر الله
و انچه در تفسیر انوار الشریع است در تفسیر سورة مائدة و اهل لغیر الله به یمنه بلند کرده شود و او را بر اهل
و بر گفتوگویم باینم اللات و العزی عند ذبحه ای گفت که تفسیر اهل کلال بطلان است و در
بوی مانه قول او شان بنام لات و عزی تر و دجش از شد پس ذکر کرد تفسیر اهل و اسطی باز دارد
تفسیر عند ذبحه ای التمسک و ظاهر علی امن که مهاره بالقرن مایکون مقصود امن از
کردن عند ذبح بطور مثال و بود است بر سیکه او را سارت است بمعنی تغییر آنچه می باشد مطلوب از تمشیل
فادری جمله المراد من تفسیر اهل کلال با ضبار و وضع اللغز و استعمال الشرع و العرف
پس باب پس خلاصه طلب از تحقیق تفسیر اهل با اعتبار اصل لغت و استعمال شرع و عرف
هو رفع القیوم و طلقا و اما ما وقع فی البصاوی و الدل و الدل و المنور و غیرها من
آن نم کردن آواز است مطلقا و اما انچه واقع شده در بضاوی و دلا و در منور و دسای اینها از
تفسیر عند الذبح ففسرنا بالاحصائیه علی ان الغرض من اهل کلال هو الذبح علی البوا
و عند النزع پس تفسیرت با حصر آگاه کردن بر آنکه غرض از اهل است آن دفع است بیشتر
شعار الجری عاده اهل ذلک الزمان علی الله قد تقر فی مقوله ان التقید لا یکن
آگاه کردند بر اجران عادت اهل آن زمانه علاوه بیکر البسته ثابت شد در تمام خود که تحقیق تفسیر
علی طریق المنه و انما الفی اذا اطلق یعنی علی الظاهر و التقید علی التقید و فاما فی بیها
بر طور معلوم مخالف چه طلق با سقیمه اطلاق خود و سقیمه برقیه خود پس نیست نافع است

